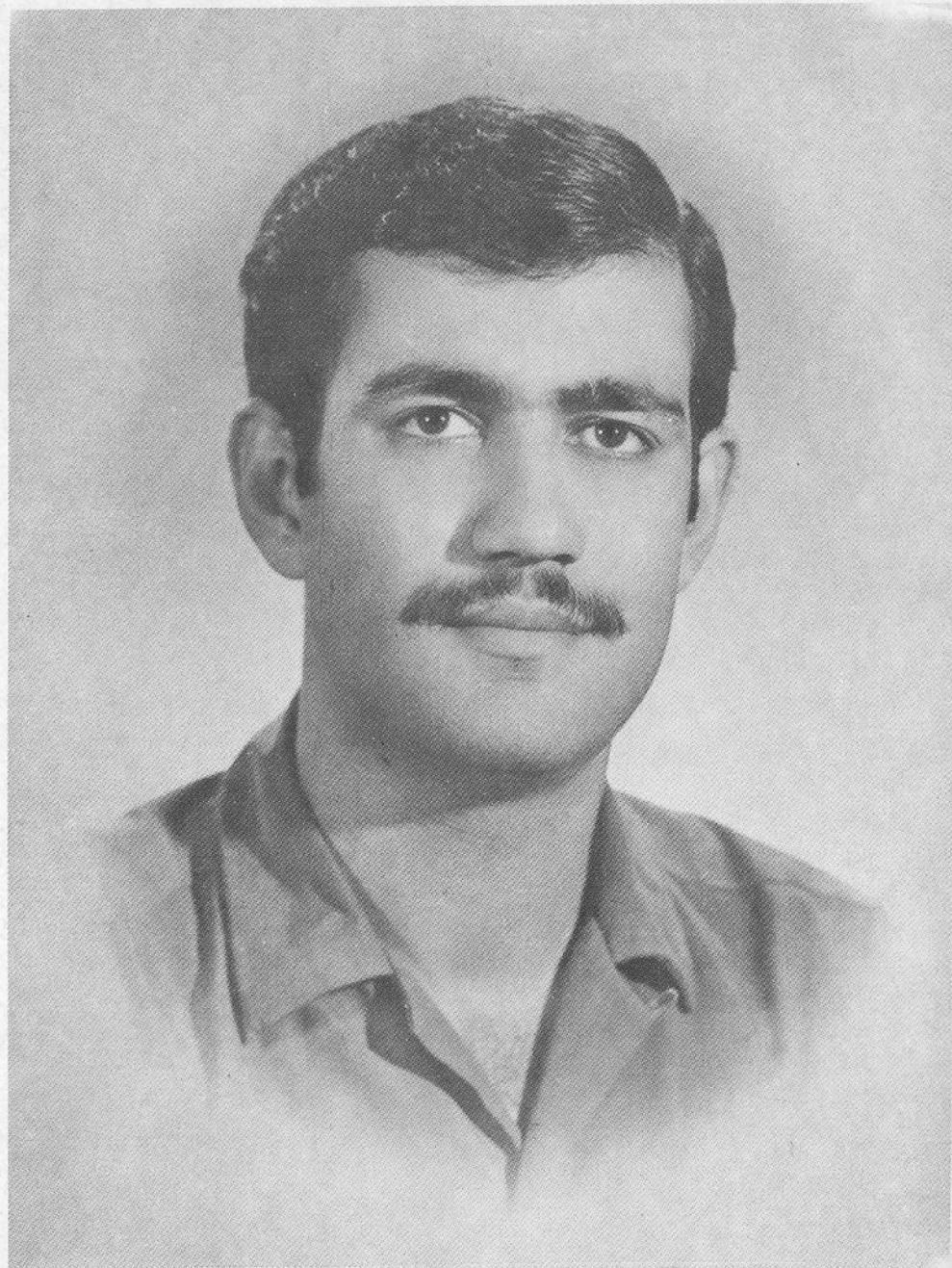


تاریخ جامعه

حمدید مؤمنی (م. بید سرخی)



چریک فدائی خلق رفیق شهید حمید مؤمنی
۱۳۲۱ - ۱۳۵۴

تاریخ جامعه

حمید مؤمنی (م. بید سرخی)

چریک فدائی خلق، رفیق شهید حمید مؤمنی (م-بیدسرخی)^۱

حمید مؤمنی (م-بیدسرخی) نامیست آشنا برای تمام خلقهای ایران، پژوهش گران علم تاریخ، فلسفه و اقتصاد. رفیق حمید مؤمنی نویسنده‌ای توانا و خلاق آثار علمی و مبارزی سترگ در اواسط اردیبهشت ۱۳۲۱ در محله فقیر نشین «پای قلعه» در شهر نهساوند متولد شد. زادگاه رفیق مانند اکثر شهرهای کوچک و روستای ایران، فاقد وسائل بهداشتی و آموزشی بود.

موقعیت رفیق بعنوان نخستین فرزند خانواده سبب شد که خانواده‌اش او را بمدرسه بفرستند. رفیق در طول سالهای تحصیلی اش از ممتازترین شاگردان مدرسه بود. در سن دوازده سالگی رفیق باقتضای جوسياسی حاکم در جامعه، به انتقاد از اطرافش پرداخت و انشاء خودرا به مقاله‌ای در انتقاد از حکومت کودتا درمورد قندوشکر تبدیل کرد و همین مطلب باعث آشنایی او با شهربانی و پلیس شد.

رفیق از همان سالهای اول دبیرستان علاوه بر آموزش کتب درسی به مطالعه آثار علمی پرداخت. رفیق در سال ۱۳۳۷

۱ - (بید سرخی) نام روستایی است در نزدیکی نهساوند. گزینش این نام نشان دهنده عشق خاص حمید به زادگاهش میباشد.

الف

انتشارات شباهنگ، خیابان انقلاب فروردین - مشتاق

تاریخ جامعه

حمید مؤمنی (م. بیدسرخی)

چاپ ...

تابستان ۱۳۵۸

کلیه حقوق برای خانواده حمید مؤمنی و انتشارات شباهنگ محفوظ است

کند. نوشه‌های علمی و ساده رفیق گویای درک و بینش عمیق و تعمید انقلابی او برای گسترش این جهان‌بینی بود. (م-بید سرخ) نام مستعاری بود که حمید برای نوشه‌های خود انتخاب کرده بود. جزو از تاریخ، فلسفه و جامعه‌شناسی رفیق که به زبان بسیار ساده تنظیم شده بود، در دوران دیکتاتوری محمد رضا شاهی بهترین راه‌گشا برای پویندگان راه‌مارکسیسم لنبنیسم رفیق بود. رفیق حمید با شور و علاقه‌انقلابی این کار را دنبال می‌کرد و هرچه می‌آموخت بکار می‌بست و برای خلق بازگو می‌کرد. او در می‌یابد که «علم تاریخ داستان تکامل جامعه است و جامعه عالیترین پدیده طبیعت است و سیر تکاملی جامعه، عالیترین شکل حرکت ماده است»^۱

نقش مقالات و علمی ساده‌گوی رفیق در دوران اختناق بر هیچکس پوشیده نیست. حمید به این ضرورت که بالا رفتن سطح آگاهی خلقها خود به درهم کوبی و متلاشی شدن نظام کنونی می‌انجامد، پی‌برده و در تمام آثارش این شیفتگی آموزش انقلابی مشاهده می‌شود. او می‌گوید «هر کس در هر شغلی و تخصصی باید کمابیش از علم تاریخ چیزی بداند»^۲ او در باره تاریخ می‌گوید «دیگر تاریخ بعنوان علم تلقی می‌شود و هر یک از وقایع تاریخی باروش علمی مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد»^۳ و رفیق حمید با درک و بینش عمیق خود درباره حرکت جامعه می‌گوید «در خلاف جهت سیر کلی حرکت جامعه

۱- تاریخ جامعه

۲- تاریخ جامعه

۳- سرخن مترجم دولت نادرشاه

بعنوان شاگرد ممتاز استان کرمانشاهان بهاردوی را مسیر رفت. در این سفر از نزدیک محیط زندگی مردم شهرهای، بزرگ را دید. از همینجا بود که افق بازتری در زندگی‌گشوده شدو تمایل به زندگی در شهر کوچک‌نهادن درا از دستداد. از طرف دیگر وضع بدمالی خانواده و رشکستگی پدر او را مجبور به کار کردن نمود. از این رو به دانشسرای مقدماتی بروجرد رفت تا باشغال معلمی زندگی خانواده خود را اداره نماید. مرحله تازه زندگی حمید همراه با ترک زادگاهش آغاز شد. رفیق به اغلب شهرهای ایران مسافرت کرد و از نزدیک با زندگی طبقات مختلف مردم آشنا شد و با مشاهده اختلافی که در نحوه زندگی مردم می‌دید، شدیداً رنج می‌برد و این احساس با مطالعات اجتماعی او آمیخته و پی به علل اختلافات طبقاتی می‌برد. «عوامل اجتماعی است که در ساختن شخصیت فرد نقش تعیین‌کننده دارد»^۱

رفیق حمید در سال ۱۳۴۵ وارد دانشکده اقتصاد شد و مدتی قبل از آن زبان روسی را بخوبی فراگرفته بود. رفیق در سالهای قبل از دانشکده به آموزش فلسفه و تاریخ پرداخت و در رابطه با محافل روش‌پژوهی دانشجویی عقاید ایده‌آلیستی را کنار گذاشت و به نتایج آن‌هه آلیستی رسیده بود. سیر طبیعی این حرکت به آموزش دیالکتیک میرسید. رفیق پس از فراگیری متون علمی مارکسیستی لنبنیستی سعی می‌کرد که آنچه آموخته است برای دیگران در قالب بسیار ساده بیان

۱- سرخن مترجم دولت نادرشاه افشار

هیچ شخصیتی و بطور کلی هیچ پدیده‌ای نمی‌تواند بوجود آید.^۱

رفیق درسالهای دانشجویی خود با مخالف دانشجویی آشنا می‌شود. گرچه سیاستهای ارتقای و فاشیستی رژیم شاه سعی می‌کرد که مانع هرگونه حرکت آزادیخواهی و مترقبی می‌شد ولی دانشجویان در طی حرکات صنفی به تشكیل صفواف مبارزاتی خود علیه رژیم کودتا دست میزدند. رفیق حمیدنیز در زمرة همین دانشجویان بود و در تظاهرات و مبارزات دانشجویی شرکت فعال داشت و در ادامه فعالیتهای مبارزاتی اش به سازمان چریکهای فدائی خلق پیوست. رفیق در حرکت سازمان نقش بسیار برجسته داشت. سرانجام رفیق حمید مؤمنی در بهمن ماه سال ۵۴ دریک برخورد نابرابر با مزدوران رژیم کودتا از پای درآمد.

یادش گرامی باد

نام این کتاب، در آغاز ممکن است خواننده را به یاد کتاب‌های درسی تاریخی بیندازد که در دبستان و یا دبیرستان خوانده است. در این صورت خواننده حق دارد بگوید: «آیا این همه تاریخ که در مدرسه خوانده‌ایم کافی نیست، آخرچه فایده‌ای دارد که این همه نام‌های گوناگون ورقه‌های جوراچور و نیز شرح حوادثی را که هیچ ربطی به ما و زندگی ما ندارد به حافظه‌ی خود تحمیل کنیم. کتاب‌های درسی را برای نمره خوانده‌ایم، این یکی را که دیگر مجبور نیستیم» و درنتیجه کتاب را با دلزدگی به گوشه‌ای پرت کنند.

آنچه مسلم است خواننده در این قضاوت شتابزده خود گناهی ندارد. مدرسه و کتاب‌های درسی آن، تاکنون هیچ علمی را به اندازه‌ی تاریخ بدنام نکرده‌اند. کتاب‌های درسی تاریخ از شرح و قایع راست یا دروغی انباشته شده که نه نویسنده توانسته از آن‌ها چیزی بفهمد، نه دانش آموزان خواهند توانست. به اضافه‌ی نام‌ها ورقه‌ایی که فقط در گرمای خرداد و شهریور به درد اذیت کردن دانش آموزان و خسته کردن ذهن آنها می‌خورد. برخی از درس‌های تاریخ دبستان و دبیرستان فقط عبارت از چند نتا

۱- سرسخن مترجم دولت نادرشاه

چنین است؟ هرگز! علم تاریخ، پر ارزش ترین علوم است.

علم تاریخ داستان تکامل جامعه است و جامعه عالی ترین پدیده‌ی طبیعت است و سیر تکاملی جامعه، عالی ترین شکل حرکت ماده است. در نتیجه علم تاریخ که سیر تکاملی جامعه و قوانین این تکامل را مطالعه می‌کند، پر ارزش ترین و پراهمیت‌ترین علوم است. هر کسی در هر شغلی و هر تخصصی باید کمابیش از علم تاریخ چیزی بداند. البته در تاریخ هم مانند سایر علوم تخصص وجود دارد، ولی کلیات علم تاریخ را (مانند چندتا از علوم دیگر) همه باید بیاموزند. این دیگر چیزی است که با تخصص‌های افراد کاری ندارد، چون به همه مربوط است. تاریخ داستان تکامل جامعه است و هر کسی باید سعی کند که بازیگر کور و کر و بی اراده‌ی نقش‌های این داستان نباشد. همه باید کلیاتی از علم تاریخ بدانند.

اما راستی درباره کتاب‌های درسی تاریخ در مدارس خودمان چیز‌هایی گفته‌یم که ممکن است اشتباهاتی به بار آورد، برای جلوگیری از ایجاد چنین اشتباهاتی چند نکته را تذکر می‌دهیم: یکی اینکه یادتان باشد که ما از کتابهای درسی تاریخ انتقاد نکرده‌ایم، ما آن‌ها را رد کرده‌ایم، آن‌هم فقط در چند جمله‌ی کوتاه و بدین منظور که بگوییم کتاب مامثل کتابهای درسی تاریخ نیست، تا بلکه خواننده، آن را نخوانده بگوشید و پر نکند. فقط همین. نکته‌ی دیگر اینکه، فقط کتابهای درسی تاریخ نیست که علم تاریخ را بدنام کرده‌اند، کتاب‌های بسیار دیگری نیز هست. روش‌تر بگوییم: در میان کتاب‌های فراوانی که در مرور تاریخ به زبان فارسی وجود دارد، فقط تعداد انگشت شماری از آن‌ها «کتاب تاریخ علمی» هستند، بقیه یا بکلی مزخر فند و دقیقاً گمراه کننده و یا استناد و وقایع نامه‌های تاریخی هستند که فقط می‌توانند مورد استفاده‌ی دانشمندان آگاه علم

نام و چندتا رقم است، همین. و دانش‌آموز بیچاره باید آنها را حتماً حفظ کنند تا بتواند قبول شود و بکلاس بالاتر رود.

بنابراین برای کسی که آشنایی اش با تاریخ از طریق مدرسه و کتاب‌های درسی است، عجیب است اگر بشنود که تاریخ علم است و مهمترین علم از علوم اجتماعی است. چنین کسی حتماً در بخورد با این نظر با خود خواهد گفت: «چگونه قصه‌بافی و افسانه سرایی درباره‌ی شجاعت فلان سرکرده یا تمجید و ستایش از فلان امیر و بدگویی از بی‌لیاقتی دیگری می‌تواند علم باشد» درست است، این قصه‌بافی‌ها و افسانه‌سرایی‌ها، علم نیست و چگونه شباهتی هم باعلم نمی‌تواند داشته باشد و فقط در صورتی که خیلی دقیق و یا امانت نقل شده باشد و منبع و مأخذشان هم روشن باشد تازه مورد استفاده‌ی دانشمندان علم تاریخ می‌توانند قرار گیرند، ولی به‌هیچوجه به درد دانش‌آموزان دبستانی که حتی معنی علم تاریخ را نمی‌دانند نمی‌خورند و نخواهند خورد. فقط دانشمندی می‌تواند از وقایع تاریخی او افسانه‌هایی که درباره‌ی وقایع تاریخی وجود دارد، چیزی بفهمد که درباره‌ی علم تاریخ و قوانین علم تاریخ به‌اندازه‌ی کافی مطالعه کرده باشد. حتی دانشمندانی هم که مغزشان انباشته از وقایع تاریخی است، سال‌های بسیار وقایع تاریخی خوانده و حفظ کرده‌اند و مومی خود را در این راه سفید کرده‌اند، ولی از قوانین علم تاریخ باخبر نیستند نمی‌توانند از این وقایع تاریخی چیزی بفهمند، چه رسد به دانش‌آموزی که صرفاً برای نمره و امتحان این وقایع را طوطی وار حفظ می‌کند. پس بی‌جهت نیست که دانش‌آموزان درس تاریخ را یکی از بی‌فایده‌ترین و غیرقابل قبول ترین درس‌های مدرسه می‌دانند. نظر آنها در این مورد کاملاً درست است. اما اگر درس‌های تاریخ در مدارس ما ناخوشایند و غیرقابل قبول است، آیا علم تاریخ هم

های دیگر ندارد، بنابراین کلیاتی علمی درباره‌ی همه جوامع نمیتوان گفت. این حرف غلط و ضدعلمی است: جامعه پدیده‌ای است که به علتی مشخص و برای هدفی مشخص بوجود آمده (تولید) و تکامل آن نیز دارای جمیتی مشخص است که برپایه‌ی تکامل روش فنی تولید استوار است. چون جامعه از ترکیب انسان و طبیعت به وجود آمده، بنابراین درهمه‌جا، کلیات آن یکی است، تنها ویژگی طبیعت (محیط جغرافیایی) هر جامعه می‌تواند در خط سیر تکاملی آن جامعه نیز ویژگی‌هایی ایجاد کند. به عبارت دیگر، خط سیر تکاملی تمام جوامع به طور کلی یکی است، منتها خط سیر تکاملی هر جامعه‌ای برای خود دارای ویژگی‌هایی نیز هست که البته این ویژگی‌ها فرع است. اگر کسی، هم اکنون که علم تاریخ پیشرفت قابل توجهی کرده، بخواهد تاریخ یک جامعه را مطالعه کند، اول باید کلیات را بگیرد، بعد به مطالعه‌ی جزئیات که جزو ویژگی آن جامعه بخصوص است بپردازد. مثلاً کسی که معنی فثودالیزم^۱ را نمی‌داند، خیلی خنده آور است اگر برود و مثلاً تاریخ ایران در زمان مغول را بخواند و تازه بخواهد چیزی هم بفهمد.

خلاصه چنانکه گفتم، کلیات همه‌ی جوامع یکی است و فقط در جزئیات است که جوامع با یکدیگر فرق دارند. اما ذکر نکته‌ی دیگری در اینجا ضرورت دارد و آن اینکه، تمام جوامع از مسیر تکاملی مشخصی می‌گذرند که دارای چند مرحله‌ی معین است، منتها برخی از جوامع یک مرحله را زودتر می‌گذرانند و برخی دیرتر. که این موضوع خود دو علت دارد:

۱ - ویژگی محیط طبیعی هر جامعه

۱ - راجع به این لفت بعداً شرح خواهیم داد.

تاریخ قرار گیرند. مثلاً در مورد قیام‌های مردم ایران در سال‌های پس از حمله‌ی اعراب به ایران، کتاب‌های زیادی وجود دارد. اگر کسی که نظام های بردۀ داری و فتووالی و قوانین تکاملی آن‌ها را نمی‌شناسد، درباره‌ی جنبش‌های دهقانی و بطور کلی جنبش‌های قبل از سرمایه‌داری چیزی نمی‌داند، در مورد شکل و سازمان و ماهیت اینگونه جنبش‌ها اطلاع علمی درستی ندارد، پدیده‌ی مذهب، علت پیدایش و نقش اجتماعی آن را نمی‌فهمد و خلاصه نقش مذهب را در جنبش‌های دهقانی نمی‌داند، برود و این کتاب‌ها را بخواند، ممکن است به اشتباهات منحرف کننده‌ی بسیاری دچار شود. مثلاً تصور کند، چنانکه بسیاری تصویری کنند، که جنبش‌های مردم ایران پس از حمله‌ی اعراب قیام‌هایی مذهبی بوده، یا مذهبی که شرکت کنندگان این جنبش‌ها پذیرفته‌اند، مذهبی ذاتاً انقلابی (!) و مترقبی (!) است، یا اینکه مثلاً این قیام‌ها دلیل برتری ملی ایرانیان است. به هر حال چنان که گفتم، کتاب‌هایی که بتوان آنها را تاریخ علمی نامید، در زبان فارسی، انجشت شمارند، تازه همین کتاب‌های انجشت شماره‌م برای همه قابل استفاده نیست. بدین جهت تهیه کتابی مقدماتی در این زمینه لازم بود. کتاب حاضر کوششی است برای آشنا کردن خوانندگان با علم تاریخ و راهنمایی آن‌ها برای خواندن کتاب‌های تاریخ علمی. در این کتاب ما سعی می‌کنیم نظام‌های اجتماعی را بطور کلی شرح بدهیم و در پایان هر فصل نیز کتاب‌های مفیدی را که در آن زمینه، در زبان فارسی وجود دارد، به ترتیبی که از نظر آموزشی باید رعایت شود، معرفی کنیم.

آیا تمام جوامع، همه از مسیر مشخصی می‌گذرند؟ برخی می‌گویند که هر جامعه خود تاریخ جداگانه‌ای دارد که هیچ شباهتی به تاریخ جامعه

۲ - تأثیر جوامع دیگر (جوامعی که زودتر آن مرحله را از سرگذرانده‌اند) بر آن جامعه.

البته باید توجه داشت که علت اول خیلی کم اهمیت و علت دوم بسیار اساسی است. اکنون به شرح بیشتر این موضوع می‌پردازیم: در هر جامعه‌ای، ابتدا زندگی اشتراکی به وجود آمده، بعداً در مرحله‌ای مشخص این جامعه‌ی اشتراکی به جامعه‌ی طبقاتی تبدیل شده، سپس خود این جامعه‌ی طبقاتی از مراحل معینی گذشته والی آخر، این مسیر کلی تکامل جامعه است و تمام جوامع یا از آن گذشته‌اند یا باید از آن بگذرند، منتها تأثیر جوامع دیگر بر یک جامعه اغلب سبب می‌شود که آن جامعه سیر تکاملی خود را تندتر و گاهی هم کندتر طی کند. به عبارت دیگر مراحلی را که یک جامعه از سر می‌گذراند، لازم نیست که جامعه‌های دیگر هم دقیقاً آن مراحل را به همان صورت، با همان پس‌روی‌ها و پیش روی‌ها، عیناً از سر بگذرانند. ارتباط‌های متقابل این جامعه با جامعه‌های دیگر سبب می‌شود که تجربیات تاریخی منتقل شود و سرعت سیر تکامل جوامع دیگر کمابیش سریع‌تر گردد.

پس چیزی که اساسی ترین و مهم ترین تأثیر را در سرعت سیر تکاملی یک جامعه دارد، عبارت از تأثیر جوامع دیگر بر آن جامعه است و چیزی که در این مورد تأثیر بسیار کمتری دارد، تأثیر محیط جغرافیائی خود آن جامعه است. یعنی این دو عامل می‌توانند سبب تندتر یا کندتر کردن سیر تاریخ یک جامعه‌ی بخصوص شوند، منتها تأثیر اولی بسیار زیادتر و تأثیر دومی بسیار کمتر است. مثلاً برخی از جوامع از مرحله‌ی برده‌داری خیلی سرعت گذشته‌اند، بد طوری که تقریباً می‌توان گفت نظام برده‌داری براین جوامع اصلاح‌اکم نشده. چنین ویژگی ناشی از تأثیر جوامع پیشرفت‌تری بوده که مرحله‌ی

برده‌داری را قبل از سرگذرانده بوده‌اند. تأثیر محیط جغرافیائی هرگز نمی‌تواند سبب شود که یک جامعه، مرحله‌ای تاریخی را اینقدر به سرعت از سر بگذراند:

چنان‌که گفته‌یم تاریخ‌جامعه‌های مختلف از روزگار نخستین پیدایش خود تا کنون از مراحل معین و مشخصی گذشته‌اند (با سرعت‌های متفاوت) که اکنون به بررسی این مراحل می‌پردازیم،

فصل اول

انسان ابتدائی

نزدیک یک میلیون سال پیش انسان ابتدائی به وجود آمد. انسان ابتدائی تقریباً مانند حیوانات زندگی می‌کرد. بدنش لخت و برخنه بود و پناهگاهی هم بجزشکاف کوهها و زیرتخته سنگها نداشت. بدین جهت انسان ابتدایی بیشتر در جاهای گرسیر، مانند جنوب آسیا زندگی می‌کرد. انسان ابتدایی از صبح نا غروب به دنبال غذا می‌گشت و شکم خود را از میوه و برگ درختان و لاشهای حیوانات کوچک نیمه سیر می‌کرد و هنگام شب که تاریک می‌شد و پیدا کردن غذا مشکل می‌گشت در گوشه‌ای لم می‌داد و می‌خوابید.

انسان ابتدایی سرتاسر مدت بپداری خود را نلاش می‌کرد و به جستجو و فعالیت می‌پرداخت ولی هرگز نمی‌توانست حتی شکم خود را هم سیر کند. البته ممکن بود گاهی گروهی از انسان‌ها غذای زیادتری از شکم خودشان پیدا کنند، ولی این موضوع خیلی کم اتفاق می‌افتد. بیشتر اوقات انسان گرسنه بود و به دنبال غذا می‌گشت. معلوم است که چنین انسانی نمی‌توانست آذوقه‌ای پس انداز کند و چیزی بیشتر از سیری شکمش داشته باشد. به این دلیل مالکیت خصوصی معنی نداشت. یعنی کسی چیزی نداشت که

کلیات

انسان ابتدائی
نظام‌های اجتماعی

آنها هستیم. انسان ابتدایی در آغاز از سنگ برای خودش چیزی درست کرد مانند سر تبر که نوک تیزی داشت ولی ناصاف و زمحت بود. کم کم، صدها هزار سال بعد، انسان این ابزار خود را کامل تر کرد و تبر و کلنگ سنگی درست کرد. وقتی که انسان موفق شد کلنگ سنگی بسازد، با کلنگی خود زمین را می‌کند و تخم در آن می‌پاشید و می‌گذاشت تام محصول بددهد. بدین ترتیب «کشاورزی کلنگی» پیدا شد. با کشاورزی کلنگی نمی‌شد محصول زیادی بدست آورد، زیرا با کلنگ سنگی یک نفر آدم زمین کمی را می‌توانست شخم بزند بدین ترتیب هر فرد کشاورز قدیم هر چقدر هم که کار می‌کرد به اندازه‌ی سیر کردن شکم خودش هم محصول بدست نمی‌آورد. باز هم انسان گرسنه بود و یا مشقت زندگی می‌کرد. این وضع تقریباً یک میلیون سال طول کشید. یعنی تقریباً یک میلیون سال انسان بدین شکل ابتدایی زندگی می‌کرد و ابزارش فقط سنگ و گاهی هم چوب و استخوان بود. این دوره‌ی یک میلیون ساله را دوران سنگ (عصر حجر) می‌گویند.

پس از دوران سنگ نوبت دوران مس رسید. یعنی انسان نزدیک ۷هزار سال پیش مس را کشف کرد و از آن برای خود ابزار ساخت.

اما چگونه؟ انسان ابتدایی مس و سنگ مس را نمی‌شناخت اما وقتهی بعضی موقع آتش روشن می‌کرد متوجه می‌شد که برخی سنگها در زیر آتش نرم می‌شود و روی زمین روان می‌گردد و به گودال‌هایی که در سرازیری است می‌ریزد، بعد آنکه سرد شد به شکل همان گودال درمی‌آید. البته انسان در آغاز تعجب می‌کرد که چرا همه‌ی سنگ‌ها چنین نمی‌شوند، ولی بعد فهمید که فقط سنگ‌های مخصوصی هستند که این خاصیت را دارند. این سنگ‌ها، سنگ مس بود. انسان که این سنگ مس را دیگر شناخته بود

بگوید این مال من است. هر کس می‌کوشید وتلاش می‌کرد تا فقط شکمش را سیر کند، هدف همه‌ی انسان‌های ابتدایی این بود. گاهی هم (بسیار به ندرت) در اثر پیدا نکردن غذا، انسان‌های ابتدایی همدیگر را می‌دریدند و می‌خوردند. زندگی سخت و وحشت آوری بود فقط خوبی اش این بود که همه با هم مساوی بودند و هیچکس زندگی اش از دیگری بهتر نبود. هیچکس از ثمره‌ی کاردیگری زندگی نمی‌کرد. ولی عیوب‌های این نوع زندگی بسیار زیاد بود. یعنی اینکه انسان در مقابل طبیعت عاجز بود و هیچ وسیله‌ای برای مبارزه با قهر طبیعت نداشت. حیوانات در زندگی انسان را اورامی خوردند. باران و سیل انسانها را دسته دسته در گودال‌های ریخت و خفه می‌کرد. سرما او را می‌کشت. صاعقه انسان را وجنگل اطرافش را به آتش می‌کشید. تنها چیزی که سبب شد انسان ابتدایی در روی زمین باقی بماند و بکلی از بین نزود بلکه روز بروز هم تکثیر شود، دسته جمعی زندگی کردن او بود. انسان ابتدایی نمی‌توانست تنها زندگی کند زیرا اگر تنها زندگی می‌کرد بزودی از بین می‌رفت.

اما راستی این موجودی را که ما به او انسان ابتدایی گفتیم بیشتر به حیوانات شبیه بود نه به انسان امروزی پس چرا ما اورا انسان نامیدیم؟ این کار دلیل دارد:

هیچ حیوانی نیست که بتواند برای خودش ابزار کار بسازد ولی این حیوان عجیبی که جدماست و ما اورا انسان ابتدایی نامیدیم، سنگ را بر می‌داشت، آن را می‌شکاند و از آن ابزار نوک تیزی می‌ساخت برای کشتن حیوانات و بریدن درخت. بدین جهت دانشمندان انسان را حیوان ابزار ساز نامیده‌اند. یعنی اولین حیوان‌هایی را که در دنیا برای خودشان ابزار سنگی ساخته‌اند انسان ابتدایی می‌نامیم. همان کسانی که ما از فرزندان

فصل دوم

نظام‌های اجتماعی

تاکنون راجع به پیشرفت‌های فنی و ابزارسازی انسان سخن گفته‌یم ولی از روابط بین انسان‌ها و شکل زندگی دسته جمعی آن‌ها حرفی نزدیم. اکنون به بررسی این مطلب می‌پردازیم:

از ابتدای پیدایش انسان، یعنی از یک میلیون سال قبل تاکنون انسان همیشه به صورت جامعه زندگی کرده و هر گزمانند حیوانات پراکنده و تنها زندگی نکرده، ولی تمام جامعه‌های طول تاریخ بدیکشکل نبوده. به طوریکه دو تن از بزرگترین دانشمندان و فیلسوف‌های قرن نوزدهم اروپا گفته‌اند، بشر تاکنون چهار نوع جامعه به خود دیده است و برای آینده نیز یک جامعه‌ی جدید قابل پیش‌بینی است. این چهار نوع جامعه که به آن چهار نظام اجتماعی هم می‌گویند در هم‌جا وجود داشته. این چهار نوع جامعه یا چهار نظام اجتماعی به ترتیب زیر از پی یکدیگر آمده‌اند:

- ۱- جماعت‌های اشتراکی ابتدایی
- ۲- جامعه‌ی برده‌داری
- ۳- جامعه‌ی فتووالی

خودش عمدآ آن را در آتش می‌انداخت و گودالی هم به هر شکلی که دلش می‌خواست می‌کند تا مس ذوب شده به داخل آن گودال برود و به شکل آن گودال در آید تابعه‌ای که سرد شد، انسان بتواند از آن به عنوان ابزار مسی استفاده کند. ابزار مسی سبب شد که انسان بتواند محصولات بیشتری از کشاورزی بدست آورد و نیز حیوانات بیشتری شکار کند (باسر نیزه‌ی مسی) و درختان را بهتر بتواند ببرد. زیرا کلنگ‌های مسی بزرگتر بود و دسته نیز داشت و می‌شد آن را به گاویست و خیش درست کرد. با خیش، انسان می‌توانست زمین بیشتری را شخم بزند و محصول بیشتری بدست آورد. به همین ترتیب انسان ترقی کرد تا اینکه فلزات دیگر را کشف نمود و ابزار گوناگون ساخت.

از ابتدای دوران مس تاکنون نزدیک ۷ هزار سال است. در عرض این ۷ هزار سال انسان پیشرفت‌های بسیار زیادی در ساختن ابزارهای گوناگون کرده است. کار ابزارسازی انسان بجایی رسیده که اکنون دارد به ستارگان آسمان راه پیدا می‌کند. دوران سنگ، چنانکه گفته‌یم، در حدود یک میلیون سال طول کشید، در حالیکه از ابتدای دوران مس تاکنون که عصر اتم و تسبیح فضاست فقط ۷ هزار سال است. هرچه انسان جلوتر می‌رود سرعت پیشرفت او زیادتر می‌شود. مثلاً پیشرفت‌هایی که بشر در ۲۰ ساله‌ی اخیر کرده است از تمام پیشرفت‌هایش در طول تاریخ بیشتر است.

بخش ۲

۴- جامعه‌ی سرمایه‌داری

جامعه‌ی پیش‌بینی شده‌ی آینده‌هم خود موضوع بحث دیگری است
که در اینجا به آن نهی پردازیم؛

نظام‌های اشتراکی نخستین

جماعت اشتراکی ابتدایی

برای مطالعه‌ی بیشتر

گله‌ی انسانی همیشه باهم بودند ولی تعداد افراد هر گله ثابت و مشخص نبود، مثلاً گاهی یک گله به چند گله تقسیم می‌شد و هر گله بدتر فی‌میرفت و گاهی هم چند گله که به همدیگر می‌رسیدند باهم به یک گله تبدیل می‌شدند بنابراین افراد گله همیشه تغییر می‌کرد و مانند گله‌های حیوانات وحشی که در بیابان‌ها و جنگل‌ها بهم می‌پیوندند و از هم جدا می‌شوند، گله‌های انسانی نیز گاهی به هم می‌پیوستند و گاهی به چند گله‌ی کوچک تقسیم می‌شدند و هر گله بدتر فی می‌رفت. گله‌ی انسانی تا ۵۰ هزار سال پیش وجود داشت.

جماعت خانوادگی نیز یک گله‌ی انسانی بود، منتهی فرقش با گله‌این بود که افراد جماعت خانوادگی دیگر از هم جدا نمی‌شدند و به همدیگر نمی‌پیوستند، بلکه همیشه ثابت بودند.

جماعت خانوادگی نزدیک ۵۰ هزار سال پیش به وجود آمد و تا عیا ۷ هزار سال پیش دوام آورد. جماعت خانوادگی گروهی انسان بودند که با همدیگر نزدیکی خونی پیدا کرده بودند. روابط جنسی بین زن و مرد‌های گروه ابتداء نظم مشخصی نداشت ولی کم کم نظم مشخص پیدا کرد. یعنی در آغاز مثلاً پسر با مادر و خواهر با برادر هم روابط جنسی داشتند، ولی کم کم روابط بین مادران و پسران از بین رفت و سرانجام روابط جنسی دارای نظم مشخصی شد و باز هم مرتبآ متناسب با زمان تغییر کرد تا به صورت روابط زن و شوهری امروز درآمد، پس جماعت خانوادگی در اصل همان گله است. منتها چون افراد آن ثابت است و از هم جدا نمی‌شوند، در نتیجه با یکدیگر رابطه‌ی خونی - خانوادگی پیدا می‌کنند، یعنی چون روابط آزاد است و افراد گروه نیز از یکدیگر جدا نمی‌شوند، در نتیجه‌پس از یکی دونسل همه با هم فامیل می‌شوند.

فصل اول

جماعت اشتراکی ابتدایی

از ابتدای پیدایش انسان تا پایان دوران سنگ و آغاز دوران مس، یعنی در حدود یک میلیون سال، انسان بصورت جماعت اشتراکی ابتدایی زندگی می‌کرده. جماعت اشتراکی ابتدایی خود دو صورت داشته:

الف- گله‌ی انسانی

ب- جماعت خانوادگی اشتراکی

گله‌ی انسانی که خود نزدیک یک میلیون سال طول کشیده (یعنی از ابتدای پیدایش انسان تا ۵۰ هزار سال پیش) عبارت از گروهی انسان بوده که مانند گله‌های حیوانات، دسته‌جمعی به دنبال غذا می‌گشته‌اند و هر کجا که خسته می‌شده‌اند، می‌خوابیده‌اند. یعنی تا ۵ هزار سال پیش انسان به صورت گله زندگی می‌کرد. افراد گله‌ی انسانی باهم به پیدا کردن غذا می‌پرداختند و اگر غذا پیدا نمی‌شد همدیگر را که البته خیلی کم چنین اتفاق می‌افتاد می‌دریدند و می‌خوردند. افراد هر گله‌ی انسانی باهم به پیدا کردن غذا می‌پرداختند و اگر غذا پیدا نمی‌شد همدیگر را که البته خیلی کم چنین اتفاق می‌افتاد می‌دریدند. و می‌خوردند. افراد هر-

میشد و هر کس سعی می‌کرد آن را درست اجرا کند. فقط وقتی که اجرایش خیلی مشکل می‌شد و یا اصلاً فایده‌ای نداشت، و این موضوع زیاد اتفاق می‌افتد، آن وقت کس یا کسانی کم کم یا یکباره آن را تغییر می‌دادند و با شرایط جدید سازگارش میکردند. البته این تغییر آداب و رسوم همین طور به سادگی هم انجام نمی‌گرفت و غالب سبب برخوردهای شدید اجتماعی می‌شد. بگذریم.

گفتم که هر جماعت اشتراکی خانوادگی خود زندگی و اقتصاد مستقلی داشت. این جماعت در گوشه‌ای، در کنار چشمی یا رودخانه‌ای برای خود خانه درست کرده بود. زنان بچه‌ها را نگهداری می‌کردند و در اطراف محل سکونت خود کشاورزی می‌کردند و مردان بشکار میرفتند و لاشی حیوانات و سایر چیزهای قابل خوردن را به خانه می‌آوردند زنان چون در خانه می‌مانند و کشاورزی هم میکردند و خلاصه، زندگی را در محل سکونت اداره می‌کردند به رئیس خانواده تبدیل شدند ولی مردان چون صبح تا غروب فقط به دنبال شکار می‌رفتند و هر کس به گوشه‌ای از بیابان می‌رفت، درنتیجه از کار اداره خانواده بی‌خبر بودند و به ناچار گوش به فرمان زنان می‌کردند. این دوره را مادرشاهی نیز گفته‌اند، یعنی دوره‌ای که زنان فرمانروای خانواده بوده‌اند.

چنانکه گفتم زندگی جماعت خانوادگی اشتراکی بود، یعنی هر کس هرچقدر که می‌توانست کار میکرد و غذا به دست می‌آورد یا تولید می‌کرد و آنگاه همه باهم محصولات و غذاهای بدست آمده را مصرف می‌کردند و کسی نسبت به چیزی حق مالکیت فردی نداشت، در درون جماعت خانوادگی هم اگر اختلافی به وجود می‌آمد، این اختلاف به وسیله ریش سفیدان حل و فصل می‌شد. فرمان ریش سفید مورد پذیرش طرفین

اما ببینیم که در جماعت خانوادگی روابط افراد با یکدیگر چگونه است و مردم چطور زندگی می‌کنند. در جماعت خانوادگی یک یا چند ریش سفید وجود داشت که رئیس جماعت بودند تمام افراد جماعت از صبح تا غروب کار می‌کردند. مردها به شکار میرفتند و زن‌ها کشاورزی می‌کردند و تمام محصولی که از کشاورزی بدست می‌آمد و تمام حیواناتی که شکار می‌شد در انبار جماعت جمع می‌شد و افراد جماعت بدستور ریش سفید هرچه می‌خواستند از آن مصرف می‌کردند. تمام اموال و آذوقه‌ی جماعت، اشتراکی بود یعنی هیچکس مالک خصوصی این اموال نبود. مالک تمام این اموال، جماعت بود و هر کس هرچقدر احتیاج داشت مصرف می‌کرد، منتهای ریش سفید براین موضوع نظارت داشت و مواظب بود که کسی آذوقه‌ی جماعت را ریخت و پاش نکند. البته کسی هم اموال جماعت را ریخت و پاش نمیکرد، چون طبق اعتقادات خودشان این کار را گناه می‌دانستند. هر کس درست به اندازه‌ی خودش مصرف میکرد و همه هم این راه و رسم را بدل بودند و هیچکس از آن سرپیچی نمیکرد. اصلاً در جماعت خانوادگی هر کاری رسم و آدابی داشت و همه این رسم و آداب را رعایت می‌کردند. بیشتر کارهای جماعت طبق رسم و آداب انجام می‌گرفت و کمتر کاری بود که از روی فکر و ابتکار یکنفر انجام گیرد. بدین دلیل هر کاری که می‌شد همه قبولش داشتند، چون تمام آن‌ها رسم و آداب را قبول کرده بودند. البته رسم و آداب هم از آسمان نیامده بود بلکه آن‌ها را هم فکر و ابتکار انسان‌ها درست کرده بود ولی نه در عرض یک روز و دو روز و حتی چند هفته، بلکه در عرض ده‌ها هزار سال، هر کس گوشی از آداب و رسوم را ساخته بود و در عرض ده‌ها هزار سال هر کس چیزی به آن اضافه کرده بود. آداب و رسوم خیلی به کنندی کامل

کلنگ سنگی، و یک نفر آدم اگر هم از صبح تا غروب کار می‌کرد، با چنین ابزار ناقصی، به اندازه‌ی شکم خودش هم نمی‌توانست تولید کند. بدین جهت نگاهداری اسیران فایده‌ای نداشت و آنهایی که در چنگ پیروز می‌شدند، اسیران را می‌کشتند.

برای مطالعه‌ی بیشتر

برای اینکه انسان ابتدایی و شکل زندگی او را بهتر بشناسید، کتاب‌های زیر را بخوانید (اگر به ترتیب بخوانید بهتر است):

اثر مشترک‌ایلین و سگال	۱- چگونه انسان غول شد
اثر فریدون شایان	۲- از میمون تا انسان
اثرم. بیدرسخی	۳- مقدمه‌ای بر تاریخ
اثر پروفسور نستورخ	۴- پیدایش انسان
	۵- پیدایش انسان و عقاید داروین

البته کتابهای دیگر نیز در این زمینه وجود دارد که مطالعه‌شان سنگین‌تر است و برای خوانندگان این کتاب فعلاً قابل استفاده نیست.

قرار می‌گرفت. اما در مورد دعواهای خارجی یعنی تجاوز یک جماعت خانوادگی به جماعت خانوادگی دیگر، مسئله با چنگ ختم می‌شد. عبارت دیگر هر جماعت خانوادگی ابتدا مثل یک کشور مستقل بود و دویا چند جماعت خانوادگی که در چند کیلومتری یکدیگر زندگی می‌کردند هیچگونه پیوند و منافع مشترکی باهم نداشتند (البته این پیوند و منافع مشترک بین جماعت‌های خانوادگی یک منطقه بعداً در اثر ضرورت‌هایی کم کم بوجود آمد).

هر جماعت خودداری سرزمینی بود که در آن آب کافی، زمین برای کشاورزی و مرتع و شکارگاه وجود داشت. به عبارت دیگر هر کجا که آبی و زمینی و شکارگاه مناسبی وجود داشت، جماعت روستایی در آن ساکن می‌شد و برای خود خانه و کاشانه‌ای درست می‌کرد. گاهی اتفاق می‌افتد که یک جماعت برای بدست آوردن آب و زمین و شکارگاه مناسب‌تر و بهتر، مجبور می‌شد به حق جماعت‌های دیگر تجاوز کند. این تجاوز سبب چنگ بین دو جماعت می‌شود. چنگ آنقدر ادامه پیدا می‌کرد تا یک جماعت پیروز شود. جماعتی که پیروز می‌شد تمام اسیران چنگی را می‌کشد. به عبارت دیگر، اصلاح‌کسی اسیر نمی‌گرفت و هر یک از افراد دشمن را که به دستشان میرسید می‌کشتند. دلیل این کار آنها هم روشن است. زیرا اگر کسی یکی از افراد دشمن را اسیر می‌کرد، می‌باشد با غذا بدهد و چون برای سیر کردن شکم خودشان هم غذا به اندازه‌ی کافی وجود نداشت، در نتیجه این کار را نمی‌کردند. از طرفی اگر هم می‌خواستند شخص اسیر را به کار و ادارنده، این کار برای آنها صرف نداشت. زیرا کار شخص اسیر شکم خودش را هم نمی‌توانست سیر کند، چه رسد به اینکه سودی هم برای اسیر کنندگان داشته باشد. در آن روزگار ابزار کار انسان عبارت بود از

فصل اول نظام برده‌داری

چنانکه قبل اگفتیم، در حدود هفت هزار سال پیش در اثر تجربه‌ی انسان مس کشف گردید^۱ (ذوب شدن سنگ مس درون آتش). کشف مس باعث شد که انسان بتواند ابزار کار مسی، از جمله کلنگ مسی بسازد کلنگ مسی بسیار بزرگتر از کلنگ سنگی بود. این کلنگ دو ناجای دستی داشت و یک دسته، یک نفر از جلو دسته‌ی آن را میگرفت و کلنگ را روی زمین میکشید، یک نفر دیگر هم که به دنبال او می‌رفت جای دستی‌های کلنگ را می‌گرفت و روی زمین فشار میداد. در نتیجه زمین شخم‌زده می‌شد. شخم‌زدن با کلنگ مسی بسیار آسان‌تر بود با آن می‌شد روزانه زمین بیشتری را شخم زد، زیرا کلنگ مسی بزرگ بود و دو جای دستی داشت و می‌شد آن را روی زمین کشید، در صورتی که کلنگ سنگی کوچک بود و جای دستی نداشت و نمی‌شد آن را در روی زمین کشید یعنی می‌بایست انسان آن را بالا ببرد و به زمین بکوبد، این کار خیلی سخت بود و شخم‌زدن یا کندن زمین به کندی انجام میگرفت. درحالی که با کلنگ مسی کار تندتر و بهتر انجام می‌پذیرفت. چیزی نگذشت که انسان به این نتیجه رسید که میتوان کلنگ

۱- مس ابتدا در مصر کشف شد.

نظام اجتماعی برده‌داری

نظام برده‌داری
از هم‌پاشیدن برده‌داری
برای مطالعه بیشتر

بازنجیری که برداشت و پا داشتند در زیر ضربات شلاق و چوب برای برده داران رحمت می‌کشیدند. برده مانند حیوان بود و او را خرید و فروش هم می‌کردند. برده‌داران برده‌گان را هر طور که دلشان می‌خواست مجازات می‌کردند و کتک می‌زدند. برده‌گان نیز مجبور به اطاعت و انجام کارهای وحشتناک و طاقت‌فرسا بودند. مأموران و مرافقان مواظب بودند که برده‌گان حتی لحظه‌ای هم از کار غافل نشوند. برده‌داران هرچه ثروتمندتر می‌شدند، طمعشان بیشتر می‌شد و بیشتر به فکر برده‌های زیادتر و دارایی فراوان تر می‌افتادند. درنتیجه آن‌ها به جماعت‌ها و جامعه‌های اطراف خود نیز حمله می‌کردند و مردمان آن سرزمین‌ها را اسیر می‌نمودند و به برده تبدیل می‌کردند. کم کم شهرها و کشورهای بزرگ برده‌داری به وجود آمد. برده‌داران بزرگ پادشاه این کشورها شدند. فرعون‌های مصر و پادشاهان جهان باستان از برده‌داران بزرگ دنیای قدیم بوده‌اند. این برده‌داران بزرگ هرچه زورشان بیشتر می‌شد، بیشتر به سرزمین‌های دور و نزدیک حمله می‌کردند و مردمان آن سرزمین‌ها را اسیر و برده مینمودند.

امپراتوری بزرگ پارس یکی از امپراتورهای بزرگ روی زمین بود. تمام کشورهای ایران و مصر و سوریه و عراق و ترکیه و پاکستان و افغانستان امروز و قسمت‌هایی از کشور سوریه جزء امپراتوری بزرگ پارس بوده است.

البته برخی جماعت‌های خانوادگی این کشورها را برده نکرده بودند. بلکه آن‌ها را به حال خود گذاشته بودند و فقط از آن‌ها سالیانه مالیات‌های کلان و کمرشکن می‌گرفتند. این مالیات‌ها جنسی بود، یعنی مأموران دولت، قسمت اعظم محصولات این جماعت‌ها را از آن‌ها می‌گرفتند. چون مقدار مالیات خیلی زیاد بود، درنتیجه مردم جماعت‌های

مسی را بیک حیوان مانند خر یا گاو بست. حیوانی که زورش هم حتی بیشتر از انسان است. این کلنگ مسی را که انسان آن را به حیوانات می‌بست ما خیش می‌نامیم خیش و سایر ابزار مسی سبب شد که تولید انسان بالا رود، درنتیجه یک انسان میتوانست روزانه بیشتر از آنچه که برای سیر کردن شکمش لازم است تولید کند. دیگر از این پس اگر جنگی در می‌گرفت اسیران جنگی را نمی‌کشند، بلکه آن‌ها را زنده نگه می‌داشتند و از آن‌ها کار می‌کشیدند. کار اسیرها دیگر برای اسیر کنندگان سوددادشت. زیرا با ابزار جدید مسی هر کس می‌توانست بیشتر از آن‌چه برای سیر کردن شکمش لازم است، تولید کند. بدین جهت از این پس اسیران جنگی را «برده» یا «بنده» می‌گفتند. بریعنی سود و برده یعنی کسی که سود می‌دهد. بنده‌هم یعنی کسی که بسته شده است یا بند به دست و پایش است. برده‌ها از صبح تا غروب برای اسیر کنندگان خود کار می‌کردند و در عوض غذای بخورو نمیری به آن‌ها می‌دادند. کار برده‌ها سبب شد که مقدار محصول و تولید جماعت خانوادگی زیاد شود. چون دیگر غذای کافی برای افراد جماعت خانوادگی وجود داشت و مقدار غذا حتی زیادتر از مقدار مصرف افراد جماعت بود، انبارهای پراز محصول شدو درنتیجه جماعت‌ها ثروتمند شدند. ریش سفیدان جماعت از نفوذ و اعتبار خود استفاده کردند و کم کم به مالک اموال و برده‌های جماعت تبدیل شدند. جماعت خانوادگی که قبل ایک جامعه‌ی اشتراکی بود شکلش عوض شد به یک جامعه‌ی طبقاتی تبدیل گردید. ریش سفیدان و افراد بانفوذ جماعت به طبقه‌ی برده داران تبدیل شدند. در مقابل طبقه‌ی برده‌داران طبقه‌ی برده‌گان قرار داشت. برده‌گان

۱- در بعضی جاهای مانند هندوستان که ابتدا آهن کشف گردید، خیش و ابزار آهنی سبب این کار شد.

نیز رایج بود این موضوع از لابلای آثار و نوشته‌های ادبی به خوبی نمودار است.

بهره‌کشی انسان از انسان در نظام برده داری کاملاً عینی و روشن است. به عبارت دیگر برده‌داران بطور کاملاً علنی و بدون هیچ‌گونه پرده‌پوشی و ظاهرسازی از برده‌ها کار می‌کشند. همین موضوع سبب آگاهی و درنتیجه خشم برده‌ها می‌گردید. برده‌ها بارها قیام‌های بزرگ و کوچک به راه انداده‌اند. یکی از بزرگترین قیام‌های برده‌های دنیا، قیام اسپارتاكوس است که در سال ۷۳ قبل از میلاد در امپراتوری روم شروع شد و در سال ۷۱ قبل از میلاد به پایان رسید. یعنی این قیام بزرگ تاریخ که رهبری آن درست یکی از برده‌گان انقلابی به نام اسپارتاكوس قراردادشت مدت سه سال تمام طول کشید و سرانجام شکست خورد.

قیام‌های دیگری نیز از جانب برده‌ها به راه افتاد. در تمام کشورهای برده‌دار، برده‌گان قیام می‌کردند. ولی چون خواست آنها مشخص نبود و چون نمی‌دانستند که چگونه حکومتی باید درست کنند در نتیجه شکست می‌خوردند.

روشن است که بدون یک حزب انقلابی نمی‌توان انقلاب کرد و بدون داشتن یک نظریه‌ی (تئوری) انقلابی نمی‌توان حزب انقلابی درست کرد. برده‌ها نه دارای نظریه‌ی انقلابی بودند و نه می‌توانستند حزب انقلابی درست کنند، بدین جهت شکست می‌خوردند. برده‌ها در اثر کار طاقت فرسا و از ظلم و جور به تنگ می‌آمدند و در نتیجه قیام می‌کردند: آتش می‌زدند، می‌کشند، غارت می‌کردند و ویران می‌ساختند، فقط همین و بس. اگر هم حکومت از بین می‌رفت و پادشاه و سایر برده‌داران اسیر می‌شدند، خود برده‌گان نمی‌دانستند که باید با آن‌ها چگونه رفتار کنند. مثلاً برده‌های

خانوادگی یا به کوه و بیابان به دنبال غذا فرار می‌کردند و برگ و ریشه درختان جنگلی و بیابانی را می‌خوردند و یا از گرسنگی می‌مردند. گذشته از گرفتن مالیات، از این جماعت‌ها بیگاری هم می‌کشیدند. در سرتاسر امپراتوری، این جماعت‌های مالیات پرداز وجود داشتند، اما مشکل اساسی روابط تولید جامعه، برده‌داری بود. برده‌ها در مزارع و کشتزارهای برده داران در شرایط طاقت فرسا کار می‌کردند. ساختمانهای عظیم دولتی و پرستشگاه‌ها و غیره را نیز برده‌گان می‌ساختند. بقایای بسیاری از این ساختمانهای هنوز وجود داردمانند: اهرام سه‌گانه‌ی مصر و غیره. در شهرها نیز، برده‌گان در کارگاه‌های برده‌داران کار می‌کردند این برده‌گان در عوض کار خود فقط جیره‌ی مختصه‌ی کارخانه‌ی می‌گرفتند که به‌زمت شکمشان را سیرمی‌کرد. مراقبان هم همیشه با شلاق بالای سر برده‌ها بودند، هر کس را که کار نمی‌کرد می‌زدند. بزرگترین برده‌داران خود پادشاهان و نیز روحانیان بودند. گذشته از آن‌ها، حکام و درباریان و فرمانداران، غیره و نیز ثروتمندان، همه برده‌دار بودند. برده داران حق داشتند برده‌های خود را بکشند و یا کتک بزنند و یا بفروشند. علاوه بر این برده‌داران از کنیزان، یعنی زن‌های برده، برای عیاشی استفاده می‌کردند. در خانه‌های ثروتمندان همیشه کنیزهای زیادی بود که خود برده داران و یا فرزندان و مهمنان آن‌ها از این کنیزهای برای عیاشی استفاده می‌کردند و اگر کنیزی صاحب فرزندی هم می‌شد، آن فرزند را غلام خانه زاد می‌گفتند. استفاده از کنیز برای عیاشی، از نظر دینی هم هیچ اشکالی نداشت زیرا دین، برده‌ها و کنیزهای آدم به حساب نمی‌آورد مثلاً کتاب دینی اجازه می‌دهد که کسی بدون عقد و نکاح با کنیز خودش جماع کند و این موضوع را اصلاً بدنمی‌داند. گذشته از این، در ایران بعد از اسلام که بقایای برده داری وجود داشت، غلام بازی

فصل دوم

از هم پاشیدن نظام برده‌داری

چنانکه گفتیم این قیام‌ها به علت نبودن آگاهی کافی، همه شکست می‌خورد، اما از طرفی برده‌ها برای برده‌داران ازدლ و جان کار نمی‌کردند، بلکه سعی می‌کردند، هر طور شده و به هر بناهای که شده؛ از زیر کار شانه خالی کنند. البته نگهبانان و مراقبان یک لحظه هم از کار خود غافل نمی‌شدند و برده‌ها را راحت نمی‌گذاشتند. اگر برده‌ای هنگام کار کمی سرش را برمی‌گرداشد، بلا فاصله ضربه‌ی گزنه‌ی شلاق را برپشت خود حس می‌کرد. اگر برده‌ای مثلاً پایش می‌شکست یا توانایی کار کردن را ازدست می‌داد، یا او را در گودال اجساد می‌انداختند و یا در لای دیوار زنده‌زنده دفنش می‌کردند. مدارکی به دست آمده که برده‌ها را در گورهای جداگانه نمی‌گذاشته‌اند، بلکه در گودال مشترک می‌ریخته‌اند. با این همه باز هم برده‌گان به شکل‌های مختلف از کارکوتاهی می‌کردند و ابزار کار را خراب می‌کردند. قیام‌های آن‌ها هم اگرچه، چنانکه گفتیم، همه شکست می‌خورد، ولی در عوض برده‌داران را به وحشت می‌انداخت و در نتیجه پایه‌های حکومت آنان را دچار تزلزل می‌کرد. برده‌داران بطور کلی از چند چیز ناراحت و در عذاب بودند:

انقلابی خیال می‌کردند که اگر خودشان پادشاه شوند باید برده‌داران را برده کنند و خودشان برده‌دار شوند، چون بدغیر از این، نظام و حکومت دیگری را نمی‌شناختند، واضح است که اگر هم چنین می‌شد، هیچ فایده‌ای نداشت، زیرا باز هم حکومت برده‌داری از بین نرفته بود، فقط جای برخی از برده‌ها با برده‌داران عوض شده بود. اصلاً در چنان شرایطی از جهل و ناآگاهی توده‌های برده، از بین بردن ظلم و جور به طور کلی ممکن نبود. ظلم و جور زایده‌ی عقب‌ماندگی انسان بود. انسان نادان و عقب‌مانده باید هم ظلم ببیند و زجر بکشد چاره‌ی دیگری ندارد.

می گوئیم.

برای مطالعه بیشتر

برای اینکه نظام بردهداری، چگونگی زندگی انسان و داستان رنج، مبارزه و سرانجام تکامل اورا در این نظام اجتماعی بهتر بشناسید، کتاب‌های زیر را بخوانید (اگر بهتر تدبیر بخوانید بهتر است):

- ۱- تاریخ دنیای قدیم
 - ۲- انسان در گذرگاه تاریخ
 - ۳- سیری در تاریخ ایران باستان
- البته کتاب بسیار پرازش دیگری در این زمینه وجود دارد که امیدواریم آن را سال‌های بعد که معلومات و سبع تری پیدا کرد بخوانید. این کتاب «تاریخ جهان باستان»، اثری سه جلدی، است که گروهی از دانشمندان به سرپرستی «دیا کوف» آن را نوشته‌اند و ترجمه‌ی فارسی آن به‌وسیله‌ی «باقر مؤمنی و نشر اندیشه» چاپ و منتشر شده.

۱- قیام‌های پی در پی برده‌ها که هر دم شعله بر می‌افروخت و مال و زندگی برده‌داران در معرض نابودی قرار می‌داد.

۲- برده‌ها از دل و جان کار نمی‌کردند.

۳- برده‌ها علاقه‌ای به حافظت از بازار نشان نمی‌دادند و در نتیجه ابزارهای جدیدتر و دقیق‌تر خرابی شد.

این امر برده‌داران را به فکر چاره اندادخت. آنها چنین بنظرشان رسید که اگر از محصلوی که برده‌ها تولیدمی‌کنند سهمی بخودشان برسد، برده‌ها تشویق می‌شوند و در نتیجه، بیشتر کار خواهند کرد.

برخی از برده‌دارها این چاره را بکار بردنده، یعنی به برده‌های خود گفتند که: «گذشته از جیره‌ی روزانه‌ای که می‌گیرید، تکه‌زمین کوچکی هم به هر یک از شماها می‌دهیم که آن را برای خودتان بکاری‌د». این کار هم از شدت خشم برده‌ها می‌کاست و هم آنان را بکار بیشتر تشویق می‌نمود. گذشته از این، برده‌داران اجازه‌ی داشتن زندگی مستقل و خانواده و غیره هم، کم کم به برده‌های خوددادند. از طرفی دیگر برده‌داران کشاورزان آزاد را مجبور به کار مجانی در روی زمین‌های خود می‌کردند و یا قسمی از محصلوی آن‌ها را به‌زور به عنوان بسره می‌گرفتند. در نتیجه تمام تولید کنندگان مستقیم جامعه، یعنی هم برده‌ها و هم کشاورزان آزاد، همگی به چیزی شبیه به نیم برده تبدیل شدند، یعنی کشاورز وابسته به زمین که در زبان‌های اروپائی آن را سرف و در زبان فارسی ما به آن رعیت می‌گوییم. بعد آن‌که بیگار کم شد و یا در برخی جاها تقریباً از بین رفت و جای آن را همان سهمی از محصلوی گرفت که مالکان به‌زور از کشاورزان می‌گرفتند، دیگر طبقه‌ی برده در جامعه وجود نداشت، جای آن را طبقه‌ی رعیت گرفته بود. نظام اجتماعی جدیدی بوجود آمده بود که ما به آن فضول‌الیزم

فصل اول

نظام فئودالیزم

فئودالیزم دورانی از تاریخ بشری است که کمابیش در تمام کشورهای جهان وجود داشته. این دوران در چین تقریباً دوهزار سال طول کشیده و در برخی از کشورهای دیگر هزار تا هزار و پانصد سال. در کشور خودمان هم فئودالیزم در حدود بیشتر از ۱۵۰ سال دوام آورد.

مالکیت زمین در فئودالیزم پلکانی بود، یعنی شاه مالک تمام زمین-های کشور بود، بعد هر قسمت بزرگ از مملکت را به یکی از درباریانش می‌داد تا از درآمدش برای خود استفاده کند، بشرط اینکه اولاً برای شاه و دولت خدمتی نظامی و سیاسی انجام دهد، یعنی یکی از مقام‌های دولتی را به عهده بگیرد. مثلاً حاکم قسمت یادشده باشد. آن قسمت از مملکت را که شاه به چنین شخصی می‌داد تیول یا اقطاع می‌گفتند و شخصی را هم که تیول به او داده می‌شد تیولدار مینامیدند. در زبان‌های دیگر لغات اروپائی می‌گویند بنه‌فیس وغیره. ما در اینجا کاری با لغات اختلاف‌های جزئی آن‌ها نداریم، فقط به مفاهیم کلی توجه می‌کنیم. مثلاً تیول با اقطاع کمی فرق دارد ولی شرح و توضیح این فرق‌های کم اهمیت در این

نظام اجتماعی فئودالی

نظام فئودالیزم

طبقات در نظام فئودالیزم

اشکال سه‌گانه‌ی بوره در فئودالیزم

مذهب‌های بزرگ فئودالی

جنش‌های دهقانی

پیدایش پیشه‌وری و تشکیل شهر

پیدایش نطفه‌های سرمایه‌داری

تضاد سرمایه‌داران با فئودال‌ها

برافتدان نظام فئودالی

برای مطالعه‌ی بیشتر

یعنی مالکیت شخصی بر زمین گرفت، یعنی مالکیت مالکانی که خود صاحب یک یا چند ده بودند و روستاییان را استثمار میکردند.

پس میتوان گفت که فثودالیزم دارای سه دوره است:

- ۱- دوره‌ی رواج تیول غیر ارثی
- ۲- دوره‌ی رواج تیول ارثی
- ۳- دوره‌ی رواج ملکداری

آخرین مرحله‌ی فثودالیزم همان ملکداری یا مالکیت شخصی بر زمین است که در ایران تا قبل از اصلاحات ارضی به شدت وجود داشت در این دوره از فثودالیزم دیگر زمین را به عنوان تیول به کسی نمیدهند بلکه روستاهای بزرگ و کوچک و حتی قطعات زمین در اختیار مالکانی است که پشت‌اند روشت مالک آن روستا یا زمین بوده‌اند. البته گاهی زمین خرید و فروش هم میشود.

در فثودالیزم علاوه بر تیولداری و ملکداری، وقف و خالصه نیز وجود دارد. به عبارت دیگر برخی مساجدها، کلیساها، مقبره‌ها هر کدام تعداد زیادی روستا دارند که وقف نامیده میشود در مورد خالصه‌هم باید گفت که پس از کسر تیول و ملک و وقف‌مداری از زمین‌ها برای شخص پادشاه یا دولت باقی میماند که آنرا به کسی تیول نمی‌دهد و به وسیله‌ی مأموران دولت اداره میشود. این زمین‌ها را خالصه میگویند. در اواخر فثودالیزم در اکثر کشورهای جهان، قسمت‌اعظم زمین‌های خالصه به املاک سلطنتی تبدیل میشود.

پس بطور کلی در نظام فثودالیزم چند نوع مالکیت زمین داریم:

- ۱- تیول (مالکیت مشروط)
- ۲- وقف

مقاله‌ی کوچک لازم نیست. اگر کسی خواست این اختلاف‌ها را بفهمد و موضوع را دقیق‌تر مطالعه کند، میتواند به کتاب‌هایی که بعداً معرفی خواهیم کرد مراجعه کند.

گفتم شاه که مالک عالی تمام زمین‌های کشور بود، یک یا چند ایالت را به عنوان تیول بیک‌نفر تیولدار میداد. تیولدار یاد شده نیز در مقابل این بخشش شاه، یکی از مقام‌های مهم مملکتی را به‌عهده میگرفت. مثلاً حاکم ایالت مزبور می‌شد و نیز سالانه هدايا و پیشکش وغیره برای پادشاه می‌برد. این شخص تیولدار نیز زمین‌هایش را بچند قسمت تقسیم میگردد و هر قسمت را بشخص دیگری به عنوان تیول میداد. این شخص جدید یک تیولدار درجه‌ی دوم بحساب می‌آمد، که او هم تیولدار درجه‌ی اول را ارباب خود میدانست و نسبت به او وظیفه داشت که وظایفی انجام دهد؛ مثلاً حاکم تیول خود باشد و نیز سالانه پیشکش‌ها و هدایای شخصی برای ارباب خود ببرد. به همین ترتیب تیولدار درجه سوم وغیره. یک روستا میتوانست در عین حال بر اساس سلسله مراتب چند تیولدار داشته باشد: یکی تیولدار بزرگ بود که یک یا چند ایالت بزرگ را در تیول خود داشت و از شاه مستقیماً اطاعت میگردد، دوم تیولداری بود که چند شهر را با روستاهایش در تیول خود داشت و از تیولدار بزرگ اولی اطاعت می‌کرد، سوم تیولداری بود که چند روستا را در تیول خود داشت و از تیولدار دومی اطاعت میگردد وغیره.

در ابتدای دوران فثودالیزم، تیول را همان‌طور که میداند، پس هم می‌گرفتند، ولی بعداً که فثودالیزم تکامل پیدا کرد دیگر تیول ارثی شده بود و آن را پس نمی‌گرفتند و تیول هر شخص به وارثان آن شخص میرسید. در اواخر دوران فثودالیزم تیول بکلی از بین رفت و جای آن را ملکداری

میکرده و آن واسال‌ها نیز هریک و اسال‌های خود را با سپاه فرا می-
خوانده‌اند والی آخر و تمام آنها در جنگ برای سنیور بزرگ می-
جنگیده‌اند در مورد جانشین کلمه‌ی تیول همچنانکه گفتیم اروپایی‌ها
کلمات فنود و بنه‌فیس وغیره را بکار می‌برده‌اند که معنی‌هایشان اختلاف
چندانی ندارد.

۳- ملک

۴- خالصه

دربالا هریک از این چهار نوع مالکیت فنودالی را در ایران بطور
محض شرح دادیم، اکنون ببینیم درسایر کشورهای جهان وضع چگونه
بوده است.

گفتیم که نظام فنودالیزم تقریباً در تمام کشورهای جهان وجود
داشته. البته باید بهیاد داشت که کلیات فنودالیزم در همه‌جا یکی بوده،
 فقط جزئیات آن در جاهای مختلف باهم کمی فرق داشته، مثلاً در اروپا
درست همین چهار نوع مالکیت وجود داشته، شخص پادشاه را که مالک
عالی تمام زمین‌ها بوده سنیور می‌گفته‌اند. تازه این تیولدار فقط نسبت
به ارباب خود که سنیور باشد و اسال بوده ولی نسبت به زیردست خود
یعنی تیولدار درجه‌ی دومی که از او تیول می‌گرفته سنیور به حساب
می‌آمده، و همین تیولدار درجه‌ی دوم که واسال تیولدار درجه‌اول بوده،
خود سنیور تیولدار درجه‌سوم به حساب می‌آمده و تیولدار درجه‌ی سوم
واسال او. پادشاه سنیور کل بوده و واسال کسی به حساب نمی‌آمده،
آخرین تیولدار نیز یعنی کوچکترین تیولداری که دیگر کسی ازاو تیول
نمی‌گرفته فقط واسال بوده و سنیور کسی به حساب نمی‌آمده، بقیه همه
بدون استثناء سنیور زیردست‌های خود بوده‌اند و واسال بالا دست‌های
خود. این سنیورها و واسال‌ها خود دستگاه اداری و نظامی و سیاسی مملکت
را هم تشکیل می‌داده‌اند. هر واسال فقط از سنیور خود اطاعت می‌کرد.
بطوریکه یک ضرب المثل اروپائی می‌گوید:

«واسال واسال من، واسال من نیست».

موقع جنگ نیز سنیور بزرگ و اسال‌های خود را با سپاه احضار

نیز وجود داشته‌اند. پیشه‌وران بیشتر در شهر ساکن بوده‌اند. اکثر پیشه‌وران در دوران فتووالیزم دارای وضع بدی بودند، فقط عددی کمی از آنها که به فشودال‌ها وابسته بودند و در حول وحش آنها قرار داشتند و وضعشان نسبتاً بهتر بود. بعد از همین پیشه‌وران رشد کردند و نطفه‌های سرمایه‌داری را ریختند و پس از سقوط فتووالیزم در کشورهای مختلف، به صاحبان اصلی ملک و ملت و طبقه‌ی اصلی بهره کش تبدیل شدند که بعداً در باره‌ی این موضوع سخن خواهیم گفت.

گفته‌یم که تیولدارهای درجه‌ی اول از شاه زمین می‌گرفتند و تیولدارهای درجه‌ی دوم هر یک قسمتی از تیول تیولدار درجه‌ی اول را از او می‌گرفتند و تیولدار درجه‌ی سوم نیز قسمتی از تیول تیولدار درجه‌ی دوم را، الی آخر. آخرین تیولدار در این سلسله مراتب، یعنی کوچکترین تیولداری که خود زمینش را به کسی تیول نمی‌داد، زمین‌های خود را بین روستاییان تقسیم می‌کرد و هر قطعه را به یک یا چند نفر میداد که بکارند و سالانه مثلاً چهار پنج‌م ممحصول را به عنوان بهره‌ی مالکانه به او تحويل دهنده. البته این تمام بهره‌کشی طبقه‌ی فشودال نبود، بلکه دهقان مجبور بود که بهار با بان خود به اشکال مختلف بهره‌مالیات پردازد. مثلاً بابت مرغ و گوسفندی که در خانه دارد، بابت درختی که در کنار خانه‌اش نشانده است، بابت کشمشی که در آفتاب خشک می‌کند، بابت قالی و پارچه‌ای که زنش در خانه می‌باشد و غیره. بخاطر تمام این‌ها می‌باشد بهره‌پردازد.

البته چون شخص تیولدار نماینده دولت بود و خود نیز حکومت آن محل را به صورت به عهده داشت، بنابراین چیزی را که از کشاورز می‌گرفت هم شکل بهره و سود داشت و هم شکل مالیات، بنابراین استثماری را که طبقه‌ی فشودال در آغاز فتووالیزم از دهقانان می‌کند معمولاً بهره-

فصل دوم

طبقات در نظام فتووالیزم

طبقه‌ی استثمارگر در نظام فتووالیزم، فشودال‌ها هستند. تمام وسائل‌ها و سنبورها، ملکداران، روحانیان و گردانندگان مؤسسات مذهبی (مسجد) ها و مقبره‌های مقدس و کلیسا وغیره)، کارکنندگان دستگاه اداری و عمالشان هم‌جزء طبقه‌ی فشودال بحساب می‌آیند. در مقابل طبقه‌ی فشودال که بهره‌کش است، طبقه‌ی دهقان قرار دارد که بهره‌ده است. در نظام فتووالیزم قسمت اعظم مردم کشور را توده‌های دهقانان تشکیل میدهند، فشودال‌ها عده‌ی محدودی هستند که گاهی از چند خانواده‌ی بزرگ تجاوز نمی‌کنند. در ایران ساسانی (قبل از اسلام) که نظام فتووالیزم در آن حاکم بوده، با وجود اینکه کشور خیلی پهناور و بزرگ بوده، ولی فقط هفت خاندان بزرگ فشودال در آن وجود داشته‌اند. البته طبقه‌ی فشودال فقط محدود به این هفت خاندان نبوده ولی استخوان‌بندی اصلی طبقه‌ی فشودال را همین هفت خاندان تشکیل میداده‌اند. در مقابل، میلیون‌ها میلیون توده‌ی دهقان وجود داشته که تمام عمر زحمت می‌کشیده‌اند و حاصل دسترنج خود را به عنوان بهره‌ی مالکانه و مالیات به گلوی بهره‌کشان یعنی طبقه‌ی فشودال، می‌ریخته‌اند. البته در کنار این دو طبقه‌ی اصلی، پیشه‌وران

فصل سوم

اشکال سه‌گانه‌ی بهره در فثودالیزم

بطور کلی میتوان گفت در طی دوران دراز فثودالیزم، بهره - مالیات سه‌شکل اساسی داشته، که هریک به ترتیب زیر جانشین دیگری شده است:

- الف - بهره‌ی کاری
- ب - بهره‌ی جنسی
- ت - بهره‌ی پولی

بهره‌ی کاری که بیشتر از سایر انواع بهره بشکل استثمار در نظام برده‌داری شبیه است، در اوایل دوران فثودالیزم مرسوم بوده. یعنی ارباب تکه زمینی را به رعیت میداده تا آنرا برای خود بکارد و در عوض او را مجبور می‌کرده، روی زمینی که متعلق به ارباب است. بطور رایگان و به عنوان بیگار کار کند. بهره‌ی کاری، بدین صورت مخصوص دوران نخستین فثودالیزم است و چنانکه گفته‌یم به‌شکل استثمار بردگان شباخت زیادی دارد. البته در بسیاری از جوامع، بهره‌ی کاری به‌این شکل هرگز وجود نداشته و شکل بهره از همان ابتدا جنسی بوده. در واقع بردگانی که که در آغاز فثودالیزم به رعیت تبدیل شده‌اند، بیشتر بهره‌ی کاری به

مالیات می‌نامند. اغلب، بهره-مالیات‌هارا به‌وسیله‌ی گروههای سرباز می‌گرفتند که آنها را مالیات بگیر یا تحصیل‌دار می‌نامیدند.

در زمین‌های وقف و خالصه و ملک (مالکیت شخصی ملاکان) نیز تقریباً به‌همین شکل از دهقانان بهره‌کشی می‌شد. یعنی در هر صورت برای دهقانان فرق نمی‌کرد که اربابشان که باشد، پادشاه یا مسجد و کلیسا یا تیولدار یا ملکدار، هر کس که می‌خواست باشد، از او باشکال مختلف بهره-مالیات می‌گرفتند. مهم‌ترین این بهره‌ها بهره‌ی مالکانه بود که تقریباً در اکثر جاهای ایران چهارپنجم کل محصول بود. تمام تولیدات دیگر دهقان‌هم از جوراب‌بافی زنش تا کشمش خشک کردن خودش همه و همه بهره-مالیات داشت.

آنچه بر شمردیم بهره - مالیات‌هایی بود که از درآمد دهقان گرفته می‌شد. مالیات‌های دیگری نیز از دهقانان می‌گرفتند از جمله، سرباز. یعنی هر خانوار می‌بایست تعداد معینی سرباز به فشودال بدهد، یا مالیات سرانه، یا پیشکش و بسیاری مالیات‌های گوناگون دیگر. علاوه بر همه‌ی این‌ها دهقانان می‌بایست بیگار نیز بدهند. یعنی سالانه روزهای مشخصی را برای فشودال‌ها بطور مجانی کار کنند. درباره‌ی انواع بهره-مالیات‌های فشودالی در ایران، کتاب‌های کم، ولی پرارزشی در زبان فارسی وجود دارد که استفاده از آن‌ها نیاز به معلومات بیشتری دارد، امیدواریم که خوانندگان این کتاب توفیق مطالعه‌ی آن‌ها را هم پیدا کنند.

هم در کنار آن وجود داشت، منتها بهره‌ی فرعی بود. دادن سر باز هم در واقع یک نوع بهره‌ی کاری بود. بهره‌ی جنسی تقریباً تا اواخر دوران فثودالیزم دوام آورد. این بهره دوران عمرش خیلی زیاد بوده و نزدیک به تمام دوران فثودالیزم را در بر گرفته.

بهره‌ی پولی، برعکس، دوران عمر کوتاهی دارد. در همین اوآخر دوران فثودالیزم، در اثر رشد روابط پولی در روستا و رونق خرید و فروش باپول (به جای مبادله مستقیم) این نوع بهره رونق یافت. برخی از پادشاهان و فثودالها در هنگام جنگ‌ها و سایر موقع که به پول نیاز داشته‌اند، کوشیده‌اند تا بهره‌ی جنسی را به بهره‌ی پولی تبدیل کنند. بهره‌ی پولی در واقع همان اجاره‌بها و مالیات نقدی است. در فثودالیزم ایران، اجاره (بهره‌ی پولی) زیاد رونق نیافت و حتی تا این اوآخر همان بهره‌ی جنسی رایج بود، اما مالیات‌های نقدی در این اواخر نسبتاً توسعه یافت.

ارباب می‌داده‌اند، اما کشاورزان آزاد یعنی اهالی جماعت‌های آزاد روستایی که به وسیله‌ی فثودال‌ها تسخیر می‌شدند و درنتیجه بدرعیت تبدیل می‌گردیدند، از همان آغاز به فثودال‌ها بهره‌ی جنسی یعنی سهمی از محصول را می‌پرداختند. البته اینان هم کار بی‌مزد (بیگار) برای ارباب انجام می‌دادند، ولی این کار جزئی و فرعی بود.

بهره‌ی جنسی بعدها جانشین بهره‌ی کاری شد. در برخی نقاط‌هم، چنانکه گفتیم. از همان آغاز بهره‌ی جنسی رایج بود. کشاورز مجبور بود مقدار زیادی از محصول را به صورت‌های مختلف به عنوان بهره و مالیات بدارباب و دولت بپردازد. بهره‌ی مالیات‌های گوناگون حدومرزی نداشت. کشاورزان می‌بایست، چنان‌که قبلاً گفتیم، حتی بابت کشمکشی که در زیرآفتاب خشک می‌کنند، بهره‌ای به نام «حق آفتاب» بپردازند خلاصه فقط مقدار ناچیزی از محصول برای آن‌ها باقی می‌ماند که به زحمت شکمشان را سیر می‌کرد.

البته کشاورزانی که بهره‌ی جنسی می‌پرداختند، می‌بایست بهره‌ی کاری هم (بیگار) در کنار آن بپردازند، منتها چنانکه گفتیم مقدار آن نسبت به گذشته ناچیز بود. در آغاز، بهره‌ی کاری برای تولید کشاورزی و اداره‌ی املاک ارباب بود ولی بعد‌ها که بهره‌ی اصلی همان بهره‌ی جنسی شد، بهره‌ی کاری به صورتی فرعی درآمد. یعنی دهقانان می‌بایست کارهای خانه و احیاناً مزارع خصوصی ارباب را بطور مجانی انجام دهند و خانه و ساختمان وغیره برای او بسازند. ساختمان‌های مساجد، ادرات دولتی و بنای‌های تاریخی دوران فثودالیزم، همه به وسیله‌ی بیگار دهقانان ساخته شده.

پس در دورانی که بهره‌ی جنسی بهره‌ی اساسی بود، بهره‌ی کاری

بود، خلق‌ها آثار پر ارزش هنری پدید می‌آوردنده، نطفه‌های علم و هنر و فلسفه داشت بسته می‌شد.

البته در کنار علم و فلسفه و هنر پیشرو، مذاهب و خرافات نیز وجود داشت که از خلاقیت انسان می‌کاست و سخت آلت دست برده‌داران شده بود. در آن روزگار، طبقه‌ی حاکم جامعه که همان برده داران بودند البته برای از بین بردن مقاومت برده‌ها از مذاهب و خرافات و حتی هنر هم استفاده می‌کردند، ولی هنوز لزوم آن را حس نمی‌کردند که با قدرت تمام جلوپیشرفت علم و فلسفه و هنر را بگیرند، زیرا تصور نمی‌کردند که علم و فلسفه و هنر به دشمن خطرناک آنان تبدیل گردد. بنابراین خلاقیت انسان در این زمینه‌ها کمابیش ادامه یافت.

اما در دوران فتووالیزم، وضع به صورتی دیگر بود. اولاً دمقانان آگاهی بیشتری از برده‌ها داشتند و دیگر نمی‌شد آن‌ها را فقط بازور مستقیم استثمار کرد، بدین جهت توسعه‌ی مذهب و خرافات لزوم خیلی بیشتری داشت. دوماً فشودال‌ها دیگر به خوبی فهمیده بودند که باید به هر صورتی که شده، جلو پیشرفت علم و فلسفه و هنر را بگیرند و آن را منحرف کنند. بدین جهت در نظام اجتماعی فتووالی عرصه بروپیشرفت علم و فلسفه و هنر سخت تنگ و تاریک شد، مذهب را سخت توسعه و مورد حمایت قرار دادند. مذهب بزرگ جهان گستر به وجود آمد (مسیحیت، اسلام و دین بودا). دانشمندان و متغیرین آزاد اندیش را می‌کشند و می‌سوزانند و در زندان می‌انداختند. هیچ‌کس جرأت نوآوری نداشت. علم و مذهب و هنر هم که باقی مانده بود لباس مذهب پوشیده بود و در زیر سرپوش مذهب رشد بسیار بسیار کندی داشت.

فصل چهارم

مذهب‌های بزرگ فئودالی

در نظام برده‌داری، انسان در ضمن تولید و تجربیات تولیدی، سطح آگاهیش کم کم بالارفت. دانشمندان و هنرمندان بزرگی در دوران برده‌داری به وجود آمدند، علم و هنر و فلسفه پیشرفت زیادی کرد. هندیان باستان خط الفبایی صوت نگار^۱ را که هم اکنون هم بهترین خط‌های حال و گذشته‌ی جهان است و تقریباً در تمام کشورهای پیشرفته‌ی صنعتی رایج است اختراع کردند، صفر را کشف کردند و ارقام دهگانه‌ی حساب را (۰،۱،۲،۳،۴،۵،۶،۷،۸،۹) درست کردند. بعضی از فیلسوف‌های روم و یونان باستان عقاید بسیار پر ارزشی در شناخت جامعه و طبیعت عرضه کردند: اپیکور و دموکریت نظریات ارزشمندی در باره‌ی وجود، بطور کلی، داشتند و عقاید هراکلیت در مردم حرکت ماده دارای ارزش بسیار زیادی بود. خلاصه در در دوران باستان، یعنی دورانی که نظام برده داری بر جهان مسلط بود، خلاقیت انسان آغاز به شکوفایی کرده

۱- خط‌هایی مانند خط فارسی، انگلیسی، فرانسه وغیره را که کلمات رابه صوت‌هایی تجزیه می‌کنند و برای هر صوت نشانه‌ای (الفبا) دارند، خط الفبایی صوت نگار می‌گویند. در دوران باستان به غیر از خط هندی‌ها، بقیه‌ی خط‌ها (مصری، چینی وغیره) تصویر نگار (هیروگلیف) بود.

چاره‌اندیشی فثودال‌ها بود.

بطور کلی می‌توان از بحث بالا چنین نتیجه‌گرفت که برده داران در استثمار توده‌های برده‌از زور مستقیم بیشتر استفاده می‌کرد و از مذهب کمتر، ولی فثودال‌ها، به علت آگاه‌تر بودن رعایت‌ها و احساس خطر از این بابت مجبور شدند که به توسعه‌ی مذهب بپردازنند و جلو رشد و آگاهی را بیشتر سد کنند. البته آنها هم از زور مستقیم تا می‌توانستند استفاده می‌کردند.

در اواخر دوران فثودالیزم که نطفه‌های نظام سرمایه داری (نظام اجتماعی بعدی) دیگر تشکیل شده بود، بورژوازی (سرمایه داران) که خود را برای در دست گرفتن حکومت آماده می‌کرد، مبارزه با خفغان مذهبی جامعه‌ی فثودالی را رهبری کرد. بورژوازی نمی‌خواست که مذهب را کاملاً از بین ببرد، بلکه می‌خواست آن را تعديل کند و با منافع خود سازگار سازد، در نتیجه در اروپا مذهب پروتستان (فرقه‌ی جدیدی از مسیحیت) به وجود آمد و فرقه‌های دیگر مسیحیت نیز که باقی ماندند، اسم و ظاهرشان عوض نشد، ولی ماهیت‌شان به نفع بورژوازی تغییر پیدا کرد.

در کشورهای دیگر نیز با رشد بورژوازی اگرچه ظاهر مذهب‌های موجود فرقی نکرد و لی ماهیت‌شان عوض شد و با منافع بورژوازی سازگار گردید.

در اروپا کلیسا بر تمام زندگی فکری و معنوی مردم مسلط شده بود. دستگاه تفتیش عقاید (انگیزیسیون) کلیسا می‌توانست هر کسی را به بازجویی و محاکمه کشد و هر کاری که می‌خواهد با او بکند. پرازش ترین و گرانقدر ترین دانشمندان را در آتش سوزانندند. در کشورهایی که مذهب بزرگ‌تر و معروف دیگر رایج بود، دانشمندان و هنرمندان اکثر آبه سختی اسیر خرافات بودند و در نتیجه خلاقیت‌شان سخت کاهش یافته بود و تعداد اندکی از آن‌ها که آزاد اندیشی خود را حفظ کرده بودند، از ترس تغییر در زیر عبا و عمامه‌ی مذهبی پنهان شده بودند.

مثلاب ابوالعلای معری در مسجدی در شهر المعرفه درس می‌داد، ولی دشمن سر سخت مذهب بود و می‌گفت: «هر کس دین دارد عقل ندارد و هر کس عقل دارد دین ندارد». حکیم عمر خیام، در کتاب‌ها و نوشته‌های رسمی اش به تجلیل از اعتقادات مذهبی می‌پرداخت ولی در ریاضیاتش تضاد بین جبر و اختیار را افشا می‌نمود و سپس آن را در زیرخاک پنهان می‌کرد. و خلاصه، محمد زکریای رازی در یکی از نوشته‌هایش، کتاب های آسمانی را بی‌ارزش اعلام می‌نمود.

مذهب، علم و هنر و فلسفه را به اسارت کامل خود درآورده بود. کلیساها، مساجد و مقبره‌ها به بزرگترین فثودال‌ها تبدیل شده بودند و املاک آن‌ها که وقف نامیده می‌شد، شامل سرزمین‌های بسیار بزرگی بود. روحانیان که اداره کنندگان این زمین‌های وقفی بودند، خود دستگاه‌های عظیم حکومتی داشتند.

طبیقه‌ی فثودال به خوبی فهمیده بود که علم و فلسفه و هنر پیشرو بزرگترین دشمن او است. بدین جهت مذهب را مأمور کرده بود که علم و فلسفه و هنر را به اسارت درآورد. تاریکی قرون وسطی نتیجه‌ی این

قیام می‌کردند، زیرا خودشان رهبری کردن قیام را بلد نبودند و به تیراندازی خود اتکاء نداشتند. فنودال‌ها هم که رهبری این قیام را در دست می‌گرفتند، فقط منافع خودشان را می‌خواستند و پس از مقداری جنگ، یا با حکومت مرکزی سازش می‌کردند و یا پس از پیروزی خود، دوباره به سرکوب دهقانان واستثمار وحشیانه‌ی آن‌ها می‌پرداختند. البته گاهی هم دهقانان خود مستقلان و بدون شرکت فنودال‌های محلی قیام می‌کردند، ولی چون نمی‌دانستند که پس از پیروزی چه باید بکنند، یعنی چون حزب انقلابی و ایدئولوژی (جهان‌بینی) انقلابی نداشتند، سرانجام شکست می‌خوردند. مثلاً در سال ۱۸۸۱ میلادی در کشور چین قیامی به وسیله‌ی دهقانان در گرفت که رهبری آن در دست یکی از دهقانان به نام هوانگ چائو بود. قیام کنندگان بسیاری از فنودال‌ها، کارمندان دولتی و سران نظامی را به قتل رساندند و به جای آنان دهقانان را بر سرکار گماردند. تمام ثروت پایتخت را مصادره کردند و بین بی‌چیزان تقسیم نمودند. این دهقانان سورشی حتی دو سال و نیم بر پایتخت حکومت کردند ولی سرانجام از دست پادشاه که به میان کوچ نشینان اطراف پناهندۀ شده بود و آنان را گکول زده بود، شکست خوردند. دهقانان سورشی هیچ برنامه منظمی برای کار خود نداشتند، فقط از ظلم و جور دولت و ارباب به تنگ آمده بودند و در نتیجه قیام می‌کردند. قیام‌های دهقانی معمولاً ظاهری مذهبی داشت. یعنی دهقانان چون هیچ ایدئولوژی‌کی دهقانی برای مبارزه‌ی خود نداشتند، در نتیجه، مثلاً به عنوان طرفداری و برنامه‌ای برای مبارزه‌ی خود نداشتند، شهرها را تصرف می‌کردند. اما از یک فرقه‌ی مذهبی جدید قیام می‌کردند، و پس از اینکه پیروز می‌شدند، فنودال‌ها همین فرقه‌ی مذهبی جدید را وسیله‌ی گکول زدن و در نتیجه استثمار آن‌ها قرار می‌دادند، بدین جهت برخی از فرقه‌های مذهبی، در

فصل پنجم

جنبهش‌های دهقانی

در دوران فنودالیزم، دهقانان که در زیر فشار شدید بهره‌مالیات‌ها قرار داشتند، مرتب‌آبرعلیه جور و ستم اعتراض می‌کردند. اعتراض آنان ابتدا به شکل فرار پراکنده و دسته جمعی از محل سکونت خود، به هنگام گرد آوری مالیات بود، بعداً به شورش‌های پراکنده و قتل مأموران مالیات بگیری تبدیل می‌شد و سرانجام به شورش‌های کما بیش وسیع منطقه‌ای می‌انجامید.

شورش‌ها بیشتر از اینجا آغاز می‌شد که دهقانان هنگام گردآوری مالیات، مأموران دولت را می‌کشندند و با سربازانی که برای سرکوبی می‌آمدند می‌جنگیدند، ارباب رامی‌کشندند، اموال او را غارت می‌کردند و خانه‌اش را آتش می‌زدند.

گاهی دهقانان به صورت لشگر عظیمی متشكل می‌شدند و برعلیه حکومت مرکزی قیام می‌کردند و حتی شهرها را تصرف می‌کردند. اما این قیام‌ها همه شکست می‌خوردند، زیرا دهقانان هم مانند برده‌گان دارای حزب انقلابی و ایدئولوژی (جهان‌بینی) انقلابی نبودند، گاهی دهقانان با فنودال‌های محلی همdest می‌شدند و برعلیه حکومت مرکزی

داری در شهرها رشد پیدا کرد و این کار، یعنی از بین بردن فئودالیزم با رهبری سرمایه‌داران انجام گرفت.

آغاز پیدایش مترقبی به نظر می‌رسیده، ولی سپس مانند بقیه فرقه‌ها، طبق معمول، مرتعج می‌شده. بعضی‌ها خیال می‌کنند که تأثیر بعضی از مذهب‌ها یا فرقه‌های مذهبی دهقانان را به شورش و امی‌داشته، چون آن مذهب‌ها یا فرقه‌های مذهبی انقلابی بوده‌اند. این حرف نادرست است، زیرا دهقانان فقط به عنوان یک وسیله از مذهب استفاده می‌کرده‌اند، چون نمی‌توانسته‌اند مثلاً بگویند ماطرفدار فلان حزب یا فلان مکتب یا فلان ایدئولوژی هستیم. در آن دوره، دهقانان معنی این چیزها را نمی‌دانسته‌اند و ایدئولوژی فقط در لباس مذهب برای آنها می‌توانسته ظاهر شود. تازه‌هاین ظاهرمذهبی شورش‌ها اغلب برای آن‌ها ضرر داشته‌زیرا سبب می‌شده که شورشیان خودشان خوب راجح به قضايا فکر نکنند و نتوانند به موقع نقشه‌ها و شعارهای خود را تغییر بدهند و در نتیجه، مجبور باشند کورکورانه برنامه‌ای را شکل مذهبی پیدا کرده بود اجرا نمایند.

یکی دیگر از عیوب‌های این قیام‌ها این بود که اغلب پراکنده و متفرق بودند و شورشیان یک روستا مثلاً از شورشیان روستاهای دیگر خبر نداشتند؛ ولی همیشه هم چنین نبود.

چنان‌که گفتیم بسیاری از شورش‌های دهقانی به وسیله‌ی فئودال‌های محلی رهبری می‌شده. این فئودال‌ها برای دعواها و جدالهای خصوصی خودشان با فئودال‌های دیگر و حکومت مرکزی، از دهقانان استفاده می‌کردند. دهقانان هم که در اثر ظلم و فشار قیام کرده بودند، چون آگاهی نداشتند، گول این فئودال‌ها را می‌خوردند. بالاخره شورش‌های دهقانی فقط گاهی برای مدتی کوتاه، فشار بهره - مالیات‌ها را کمتر می‌کردند؛ ولی نمی‌توانستند فئودالیزم را از میان بردارند، تا اینکه سرمایه

افزایش بیشتری پیدا کند. چیزهایی را که تاکنون دهقانان صنعتگر می‌ساختند، بیشتر برای مصرف خودشان بود و مقدار کمی از آن را هم با سایر دهقانان دیگر مبادله می‌کردند و یا به ارباب می‌دادند، ولی با بوجود آمدن بازار، دیگر دهقانان صنعتگر بیشتر برای بازار می‌ساختند. چیزی را که کسی برای فروش در بازار بسازد، به آن «کالا» می‌گویند. صنعتگرانی که کالا تولید می‌کردند، دیگر فرصت نداشتند به کارهای کشاورزی و دامداری بپردازنند. در نتیجه تقسیم کار به وجود آمد. یعنی عده‌ای از دهقانان، دیگر کشاورزی و دامداری نمی‌کردند و فقط به صنعتگری می‌پرداختند. این تقسیم کار را دانشمندان دومین تقسیم اجتماعی کار در تاریخ بشر می‌دانند. اولین تقسیم اجتماعی کار، جدا شدن کشاورزی از دامداری بود. در اینجا ذکر نکته‌ای لازم است و آن اینکه دومین تقسیم اجتماعی، کار، یعنی جدا شدن صنعت از کشاورزی و دامداری در نظام اشتراکی نخستین آغاز شد، در نظام بردهداری کمی توسعه یافت ولی در آغاز دوران فتووالیزم مختل شد. جدا شدن اساسی صنعت از کشاورزی و دامداری در مرحله‌ی تکاملی فتووالیزم انجام گرفت.

دومین تقسیم اجتماعی کار سبب شد که شهر بوجود بیاید. یعنی، صنعتگران دیگر لزومی نداشت در روستای خود ساکن شوند، بلکه محل دیگری برای کار و زندگی خود انتخاب کردند که این محل اغلب در اطراف قلعه‌ی فتووال، در مراکز حکومتی، در اطراف معابد، در نزدیک گذار رودخانه و یا سفر محل تقاطع راههای بزرگ بود. البته باید بیاد داشته باشیم که شهر بطور کلی سابقه‌ی طولانی تری دارد. در دوران بردهداری نیز شهرهایی وجود داشته و لی اولاً این شهرها بیشتر مراکز اداری و حکومتی بوده‌اند و کمتر محل پیشه‌وری و دادوستد، دوماً تعداد شهرها

فصل ششم

پیدایش پیشه‌وری و تشکیل شهر

در میان دهقانان کم کم صنایع دستی رشد می‌کرد، به طوری که برخی از دهقانان در ساختن بعضی از چیزها تخصص پیدا کردند. این دهقانان چیزهایی را که می‌ساختند، مقداری از آن را خودشان مصرف می‌کردند و مقداری را نیز به دیگران می‌دادند و بجای آن چیز دیگری می‌گرفتند (مبادله‌ی مستقیم)، مقداری را هم جزو بهره‌ی مالکانه به ارباب می‌دادند. حتی برخی از دهقانان، تولید صنایع دستی شان بقدری زیاد بود که به جای تمام بهره‌ی مالکانه‌ی خود، اشیای ساخته شده به ارباب می‌دادند. کم کم ارباب‌ها به دهقانان صنعتگر اجاره دادند که مقداری از اشیای ساخته شده‌ی خود را که مورد نیاز خودشان نبود در روزهای جشن به نمایش بگذارند و بدینوسیله به فروش برسانند. این نمایشگاه‌ها بیشتر در کنار قلعه‌ی فتووال یا در کنار معابد تشکیل می‌شد. تا اینکه کم کم با افزایش تولید، بازار دائمی به وجود آمد. صنعتگران در کنار دیوار معابد، نزدیک گذار رودخانه و یا در محل تقاطع راههای بزرگ می‌نشستند و ساخته‌های خود را می‌فروختند. پیدایش بازار سبب شد که تخصص‌های دهقانان مشخص‌تر شود و نیز میزان تولید ساخته‌های دستی

و توسعه‌ی آن‌ها در دوران برده‌داری خیلی کم بوده و سوماً در آغاز دوران فتووالیزم، شهرها تقریباً از بین رفته بودند، به طوری که دیگر اکثر شهرها به جز چند شهر بزرگ آسیا و آفریقای شمالی دیگر مراکز پیشه‌وری و بازار نبودند. پس پیدایش و توسعه‌ی شهر به معنی واقعی آن مربوط به دوران تکاملی فتووالیزم است.

در دورانی که نظام فتووالیزم داشت تکامل می‌یافتد، کم کم شهرها توسعه پیدا کردند و صنعتگری هرچه بیشتر از کشاورزی و دامداری جدا می‌گردید. بین صنایع مختلف نیز تخصص‌های گوناگون تری به وجود می‌آمد. اما توسعه‌ی شهر در دوران فتووالیزم نیز حدی داشت ونمی‌توانست از آن حد فراتر رود. در کتاب «تاریخ قرون وسطی» اثر کاسمینسکی این مطلب، زیر عنوان «توسعه‌ی شهرها»، به خوبی تشریح شده که ما عیناً آن را در اینجا نقل می‌کنیم:

«در قرون دوازده و سیزده شهرهای بسیاری بوجود آمد و جمیعت آنان به نحو قابل ملاحظه‌ای فزوونی گرفت. در این زمان جمیعت یک شهر متوسط به پنج هزار و سکنه‌ی شهرهای بزرگتر به بیست هزار نفر می‌رسید. منظره‌ی داخلی شهر نیز مدام در تغییر بود. در عصر جنگ‌های پایان ناپذیر فتووالی، لازم بود از شهرها دفاع شود و این رو شهر به صورت دژی درآمده بود که با دیوارهای سنگی مستحکم و با برج‌ها و مزلعه‌ها احاطه می‌شد و دیوار شهر عمولاً چهار دروازه داشت که اغلب بواسیله‌ی پله‌های متحرک با خارج ارتباط می‌یافت.

دیوارهای شهر مانع توسعه‌ی آن بود و به همین جهت تنگی جادر شهرها به چشم می‌خورد. کوچه‌های تنگ و کج و معوج به مرکز - میدان شهر - منتهی می‌شد. در طول این کوچه‌ها خانه‌های سنگی و چوبی صاحبان

حرف^۱ و سوداگران، متراکم و تنگ هم قرار داشت. این خانه‌ها چند طبقه بود، طبقات بالا از سطح طبقات پائین جلوتر می‌آمد. کوچه‌ها بسیار تنگ بود و آفتاب در آنها بسیار کم رخنه می‌کرد. اهالی شهر از چهارپایان نگاهداری می‌کردند، خوک‌ها در کوچه‌ها رها بودند و در همان حال زباله و کثافت از پنجره بکوچه ریخته می‌شد. کوچه‌ها سنتگ فرش نبود و زمین به هنگام باران به شکل وحشتناکی گل می‌شد و در اینگونه موقع عبور از کوچه‌ها با کفش چوبی و گاهی با چوب پا Echasse ممکن بود. ساختمانهای رفیع و برآفراشته‌ی شهر و همچنین بازار در میدان مرکزی قرار داشت.

اهالی شهر در باغات، مزرعه‌ها و چراگاههای پشت شهر به کشاورزی و دامپروری مشغول بودند.
کثافت و تراکم جمعیت اغلب موجب شیوع امراض واگیر می‌شد و خریقه‌ای بی‌دری بی مصیبت دیگر شهریان بود.»

و این حد توسعه و تکامل شهر در نظام فتووالی بود. نطفه‌ی نظام اجتماعی بعدی (سرمایه داری) در درون همین شهرهای فتووالی بسته شد.

۱- صاحبان حرف یعنی پیشه‌وران. بیدرسخی

آنچه در دوره‌ی پادویی و شاگردی تحمل کرده بود، برسر پادوها و شاگردهای خود دربیاورد. تازمانی که ارتقاء از مقام شاگردی به استادی امکان پذیربود، بین شاگرد و استاد که هردوی آنها روی کالای معینی کار میکردند و درسر یک میز غذا می‌خوردند، تضاد طبقاتی نمی‌توانست وجود داشته باشد. بالاخره شاگردان پیشه‌ور در اثر همان تمایلی که به استادشدن داشتند، به مقررات موجود «تسلیم» می‌شدند. از طرف دیگرچون لازم بود پیشه‌ورها جنس خوب تحویل بازار بدنهند، تعویض شاگردان چندان آسان نبود. از این‌رو شاگردان می‌توانستند در مقابل استاد خود اظهار وجود کنند، به همین جهت موقعیت اجتماعی شاگردان، که در آغاز دوران سرمایه‌داری، عده‌شان نسبت به عده‌ی استادان، به هیچ وجه زیادتر نبود، خیلی بهتر از وضع کارگران کارخانه‌های امرروزی بود. بدین ترتیب، پیشه‌وران صاحب کار، شاگردان خود را خیلی زیاد استثمار نمی‌کردند. جامعه‌ی آن روز هنوز فشودالی بود و این پیشه‌وران زیاد اعتبار و متنزلی نداشتند و معمولاً زیردست و تحت نفوذ و فرمان فشودال‌ها بودند. زیرا پیشه‌وران در شهرها زندگی و کار میکردند که شهرها نیز یا محل قلعه و دستگاه اداری فشودال‌ها بود و یا اینکه لااقل در سرزمین قلمرو فشودال‌ها قرار داشت. بهره‌صورت فشودال‌ها فرمانروای مطلق سرزمین خود بودند و پیشه‌وران می‌بایست از آنان اطاعت کنند. از نظر اقتصادی هم آنها اوسته به فشودال‌ها بودند. فشودال‌ها بزرگترین مصرف‌کننده‌ی کالای پیشه‌وران بودند و پیشه‌وران هم مواد اولیه‌ی خود را بیشتر از فشودال‌ها می‌خریدند. خلاصه، کم کم با پیشرفت‌های فنی و تکامل ابزار، کار پیشه‌وران هم کم رونق گرفت. کارگاه خود را توسعه دادند و کارگران خود را زیادتر کردند. علم و صنعت پی‌درپی پیشرفت می‌کرد و ابزار تولید کامل‌تر

فصل هفتم

پیدایش نطفه‌های سرمایه‌داری

چنانکه گفتیم در مرحله‌ی تکاملی فتووالیزم در شهرها پیشه‌ورانی وجود داشتند که ابزار و آلات مختلف می‌ساختند و یا اینکه دکاندار بودند و جنس می‌فروختند. این پیشه‌وران خودشان هم کارگر بودند هم کارفرما و بعضی‌هاشان یکی دوتا کارگر اضافه هم داشتند که روابطشان با آن کارگران مثل روابط پدر و فرزندی بود. یعنی این کارگران کاری می‌کردند و مزدی هم می‌گرفتند. به قول انگلیس، این مزد بیشتر به صورت مزد جنسی (غذا، منزل نزد استاد کار) پرداخت می‌شد.

شاگرد پیشه‌ور... مدت شاگردی خود را به منزله‌ی مدت آمادگی برای رسیدن به مقام استادی می‌دانست و امیدداشت که مانند استاد پیشه‌ور در محل ثابتی سکونت اختیار کند و شاید خود بعدها شاگردانی داشته باشد. از این‌رو او کوشش میکرد که فعالیت خود را که در آن زمان هنوز بر روی پیداکردن مهارت در کار دستی استوار بود، تکمیل نماید و مبلغ ناچیزی را که برای تهیه‌ی یک کارگاه مستقل لازم بود پس انداز کند. اگر فرصتی دست می‌داد با دختر یا بیوه‌ی استاد پیشه‌ور ازدواج می‌کرد و پس از گذراندن سال‌های شاگردی، استاد پیشه‌ور محترمی می‌شد تا هر

وحشتناکی شد. در میان جاده‌ها، گروههای عظیم دهقانان بیکار سرگردان بودند. خلاصه سرمایه‌داران قسمت‌های زیادی از تولید جامعه را درست گرفتند.

می‌شد. در سراسر دوران فتووالیزم، به جز آسیای بادی و آبی، هیچ ماشین دیگری وجود نداشت، ولی در دوره‌ی رشد پیشه‌وران و تشکیل نطفه‌ی سرمایه‌داری، کم کم ماشین بخار وغیره هم اختراع شد، کارگاه‌ها و سعت گرفت، کارگران زیاد شدند و ثروت واعتبار پیشه‌وران بالا رفت. تاینکه بعضی از پیشه‌وران خود به سرمایه‌داران بانفوذی تبدیل شدند. کالاهایشان که سابقاً، فقط در بازار محلی بفروش می‌رسید، راهی شهرها و روستاهای وسایر نقاط دور است. بازرگانی رونق گرفت و حمل و نقل و بانک^۱ به وجود آمد. سرمایه‌داران، این طبقه‌ی تازه شکل گرفته. در امور اداره‌ی دولت شرکت کردند و در مقابل فتووالها قد علم کردند. بدین صورت که پیشه‌وران شورای شهر تشکیل دادند و ثروتمندترین آن‌ها به نمایندگی آن انتخاب شدند. جریان نطفه بستن سرمایه‌داری ابتدا در اروپا به دو نوع پیوست. مثلاً در انگلستان، صنعت ماهوت سازی از قرن چهاردهم کم کم شروع به رشد کرد و در قرن شانزدهم و سعیار زیادی یافت و این تولد بورژوازی در جهان بود. سرمایه‌داران اروپایی پربالی گرفتند، به مجلس راه یافتند و ادارات و مأموران دولتی را زیر نفوذ گرفتند و خلاصه در اداره‌ی امور مملکت وزنه‌ای شدند. از طرفی بسیاری از فتوواله‌ادهقانان خود را از زمین بیرون کردند. کشتزارها و گله‌های بزرگ ترتیب دادند و با کارگر مزدور آن‌ها را اداره کردند. این فتووالها در واقع خود به سرمایه‌دار تبدیل شدند. بسیاری از سرمایه‌داران شهرهایم به روستارفتند، زمین‌ها را از فتووالها اجاره کردند یا خریدند و خود به اداره‌ی آن‌ها پرداختند. بیرون کردن کشاورزان از زمین در انگلستان باعث فقر و گرسنگی

۱- در بخش مریبوط به نظام سرمایه‌داری، در باره‌ی بانک، بیشتر سخن خواهیم گفت.

فصل نهم

برافتادن نظام فئودالی

خلاصه بین منافع سرمایه‌داران و فئودالها تضادی شدید وجود داشت. دهقانان نیز با فئودال‌ها خیلی دشمن بودند و مرتباً بر علیه آن‌ها شورش می‌کردند، سرمایه‌داران این شورش‌هارا رهبری می‌کردند، تا این‌که این شورش‌ها به انقلاب‌هایی تبدیل شد که نظام فئودالیزم را برانداخت و نظام سرمایه‌داری را جانشین آن گردانید. پس از شکست فئودالیزم، باز توده‌ها که در این ماجرا چیزی به دست نیاورده بودند به شورش‌ها و قیام‌های خودداده می‌دادند، ولی این بار سرمایه‌داران آنان را سرکوب کردند و رهبرانشان را با شکنجه و اعدام مجازات نمودند. نظام سرمایه‌داری در قرن هفدهم، ابتدا در انگلستان و هلنلند برقرار شد و در پایان قرن هجدهم هم که انقلاب بورژوازی فرانسه به وقوع پیوست، قاره‌ی اروپا را فراگرفت.

برای مطالعه‌ی بیشتر

برای این‌که نظام اجتماعی فئودالی و قوانین پیدایش، تکامل و سقوط آن را بهتر بشناسید کتاب‌های زیر را بخوانید (اگر بر ترتیب بخوانید)

فصل هشتم

تضاد سرمایه‌داران با فئودال‌ها

بین سرمایه‌داران و فئودال‌ها تضادهای شدیدی وجود داشت:

- ۱ - تولید ناچیز دهقانان نمی‌توانست برای کارخانه‌های سرمایه‌داران مواد اولیه‌ی لازم را تهیه کند.
- ۲ - دهقانان فقیر و بی‌چیز پول نداشتند که کالاهای سرمایه‌داران را بخرند.
- ۳ - قسمت اعظم نیروی کار جامعه را دهقانان تشکیل می‌دادند که در اختیار فئودال‌ها بودند و در نتیجه سرمایه‌داران نیروی کار ارزان و فراوان در اختیار نداشتند.
- ۴ - جاده‌های ابراهیما زیر فرمان فئودال‌ها بود و آن‌ها از کاروان‌های سرمایه‌داران مالیات می‌گرفتند.
- ۵ - قدرت اداری و سیاسی جامعه در دست فئودال‌ها بود و این برای سرمایه‌داران مشکلاتی ایجاد می‌کرد.

بهتر است):

- | | |
|--|-------------------------------|
| ۱ - سر叙ن کتاب «دولت نادر شاه
افشار» | اثر مشترک آرونووا
واشرفیان |
| ۲ - تاریخ قرون وسطی | اثر کاسپینسکی |
| ۳ - سیاحت نامه‌ای ابراهیم بیک
مراخدای | اثر حاج زین العابدین |

ضمناً یادتان باشد مقدمه‌ی کتاب «تاریخ قرون وسطی» را پس از خواندن خود کتاب بخوانید، چون این مقدمه برای شما از خود کتاب خیلی مشکل‌تر است و ممکن است شمارا خسته کند.

گذشته از کتاب‌های یاد شده، کتاب‌های پرارزش دیگری درباره فتوالیزم در ایران وجود دارد که متأسفانه فعلاً برای خوانندگان این کتاب سنگین است: مانند «تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده‌ی هیجدهم»، ترجمه‌ی کریم کشاورزو کتاب پرارزش پروفسور پتروشفسکی «کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول»، که البته دومی خیلی مشکل‌تر و نیز تخصصی‌تر است و فعلاً به دردشما نخواهد خورد.